شرح صد كلمه قصار از امام على عليه السلام

 نويسنده: مرحوم آيت الله حاج شيخ عباس قمى رحمه‌الله

## مقدمه‏

بسم الله الرحمن الرحيم‏

الحمد لله رب العالمين بارى الخلائق اجمعين والصلوة على من ارسل رحمة للعالمين و بعث لتتميم مكارم اخلاق المومنين و على اهل بيته الطاهرين الطيبين.

و بعد، چنين گويد اين فقير بى‏بضاعت عباس بن محمد رضا القمى ختم الله لهما بالحسنى و السعادة: كه شكى نيست كه بهترين جواهرات كه آدمى آنرا در خزانه دل پنهان و در گوش خود آن را معلق و آويزان نمايد كلمه جامعه و حكم بالغه و در رباهره و جواهر فاخره كه از معدن بلاغت و مشرع فصاحت اكبر آيات الهى و باب مدينه علم جناب رسالت پناهى سيدنا و مولانا الأمام اميرالمؤمنين عليه من التسليمات و التحيات عدداً لا يتناهى أخذ و التقاط شده باشد لأن كلامة عليه‌السلام الكلام الذى عليه مسحة من العلم الألهى و فيه عبقة من الكلام النبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ‏١

و من در چند سال قبل بيشتر كلمات قصار آنحضرت را كه در باب آخر نهج‏البلاغه است جمع كردم بترتيب حروف تهجى و مختصر شرحى به اندازه بضاعت خود بر آن نوشتم تا در اين ايام كه به فيض زيارت يكى از دوستان قديمى خود نائل شدم بخاطرم رسيد كه صد كلمه از آن كلمات شريفه انتخاب كنم و آنرا هديه آنجناب نمايم.

فقد روى عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما اهدى المسلم لا خيه هدية افضل من كلمة حكمة تزيده هدى او ترده عن ردى‏٢

لاجرم اين صد كلمه را جمع نمودم و به فارسى مختصر شرحى بر آن نمودم و غالباً در ذيل كلمات يكى دو كلام از كلمات حكميه نافعه كه غالب آنها از خود آن حضرت است ذكر نمودم و هر جا بمناسبتى يكى دو سه شعر از اشعار عربيه يا فارسيه نگاشتم تا همه كس از آن انتفاع ببرد اميد كه فيضش عام و ذخيره اين مجرم كثيرالآثام گردد.٣

فخذها فانها حكمة بالغة و ماة كلمة جامعة و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب.

قال صلوات الله عليه

## كلمه ١:

 متن حديث :

آلة الرياسة سعة الصدر٤

ترجمه :

آلت رياست گشادگى سينه است. بدانكه رئيس محتاج است به چند امر: يكى جود، ديگرى شجاعت و سيم كه اهم امور است سعه صدر است و آن فضيلتى است مندرج در تحت شجاعت كه آن قوه تجلد و متوحش نشدن نزد ورود احداث مهمه و شدايد عظيمه باشد.

## كلمه ٢:

 متن حديث :

احبب حبيبك هوناً ما عسى ان يكون بغيضك يوماً ما و ابغض بغيضك هوناً ما عسى ان يكون حبيبك يوماً ما.٥

ترجمه :

دوست‏دار دوست خود را دوست داشتنى به نرمى و مدارا - مراد آنكه افراط در محبت او مكن و او را بر جميع اسرار خود مطلع مگردان - شايد آنكه گردد دشمن تو روزى از روزها و دشمنى كن با دشمن خود دشمنى به رفق و ملايمت حاصل آنكه جاى صلح باقى بگذار نه آنكه انواع دشمنى را با او بكار برى و از هر گونه فحش و بدگوئى بميان آورى - شايد كه او بگردد دوست تو روزى از روزها و آن موجب شرمندگى و ندامت تو شود؛ پس در حب و بغض از حد اعتدال بيرون مرو، و از جاده خير الأمور اوسطها پاى بيرون منه.

قال مولانا الصادق عليه‌السلام لبعض الصحابه لا تطلع صديقك من سرك الا على ما لواطلع عليه عدوك لم يضرك فان الصديق قديكون عدواً يوماًما.٦

يعنى حضرت صادقعليه‌السلام فرمود ببعض اصحاب خود كه: مطلع مگردان دوست خود را بر سر خود مگر بر آن سرى كه اگر مطلع شود بر آن دشمن تو ضرر نرساند به تو؛ چه آنكه گاه شود كه دوست دشمن گردد روزى؛ و از اينجا اخذ كرده سعدى كه گفته: هر آن سرى كه دارى با دوستان در ميان منه چه دانى كه وقتى دشمن گردند، و هر بدى كه توانى با دشمنان مكن باشد كه روزى دوست گردند.

## كلمه ٣

: متن حديث :

احسنوا فى عقب غيركم تحفظوا فى عقبكم‏٧

ترجمه :

نيكوئى كنيد در عقب و نسل ديگران تا مراعات شما شود در نسل شما.

بدان اى عزيز من كه اكثر آنچه در دنيا است بعنوان قرض و مكافات چه بسيار مشاهده و عيان شده كه كسانيكه ظلم كردند به مردمان ظلم و ستم كردند به اعقاب ايشان كسى كه خراب كرد خانه‏هاى مردم را خراب كردند خانه او را و هكذا بعكس.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ببرى مال مسلمان و چو مالت ببرند  |  | مكن بد به فرزند مردم نگاه  |
| پدر مرده را سايه بر سرفكن  |  | اگر باب را سايه رفت از سرش  |
| بحال دل خستگان درنگر  |  | فرو ماندگان را درون شاد كن  |
| بانگ فرياد برآرى كه مسلمانى نيست  |  | كه فرزند خويشت برآيد تباه  |
| غبارش بيفشان و خارش بكن  |  | تو در سايه خويشتن پرورش  |
| كه روزى تو دلخسته باشى مگر  |  | ز روز فروماندگى ياد كن  |

كلمه ٤

 متن حديث :

احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك‏٨

ترجمه :

قطع و درو كن شر و بدى را از سينه غير خودت بكندن آن از سينه خودت.

اين كلمه شريفه دو معنى دارد يكى آنكه در دل خود قصد بدى بر مردمان مكن تا آنها نيز براى تو نيت بد نكنند چه آنكه دل به دل راه دارد؛ دوم آنكه اگر خواستى نهى از منكر تو در مردم تأثير كند و دست از شر و عمل بد خود بردارند اول خود را ملاحظه كن اگر آن عمل در تو مى‏باشد از خود دور كن تا موعظه تو تأثير كند و مردمان كار بد را ترك كنند. فان الموعظه اذا خرجت من القلب فى القلب و اذا من مجرد اللسان لم يتجاوز الاذان:

يعنى همين كه موعظه از دل بيرون شد داخل در دل شود و در آن اثر كند و هر گاه از مجرد زبان باشد از گوشها تجاوز نكند حاصل آنكه:

تا به گفتار خود عمل نكنى هيچ در ديگران اثر نكند

##  كلمه ٥

 متن حديث :

اذا ارذل الله عبداً حظر عليه العلم‏٩

ترجمه :

چون رذل و پست سازد خداى تعالى بنده را در ميان خلقان بواسطه عدم سلوك او در طريق فرمان، حرام كند بر او علم را و از اين نعمت عظمى او را محروم فرمايد.١٠

شكوت الى و كيع سوء حفظى و علله بان العلم فضل فارشدنى الى ترك المعاصى و فضل الله لا يؤتاه عاصى كلمه ٦: متن حديث :

اذا تم العقل نقص الكلام‏١١

ترجمه :

چون تمام و كامل شد عقل مرد نقصمان يافت كلام او زيرا كه كمال عقل به سبب ضبط قواى بدنيه و استعمال آنها است بمقتضى آراء محموده و موزون كردن فعل و قول خود است بميزان اعتبار و چون در اين كار كلفت و شرايط بسيار است لاجرم كلامش كم شود به خلاف آنكه اگر نسنجيده سخن گويد، نظامى گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاف از سخن چو در توان زد  |  | آن خشت بود كه پرتوان زد  |

و لهذا فرموده‏اند كه هرگاه ديديد مردى را كه سكوت بسيار كند و از مردم فرار نمايد بسوى او رويد كه تلقى حكمت ميكند.

تأمل‏كنان در خطا و صواب كمال است در نفس انسان سخن كم آواز هرگز نبينى خجل به از ژاژ خايان‏١٢

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حاضر جواب تو خود را بگفتار رسوا مكن  |  | جوى مشگ بهتر كه يك توده گل  |

از حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام روايتست كه فرمود جز اين نيست كه شيعيان و دوستان ما زبانهاى ايشان لال است‏١٣

و فى الحديث: سلامة الأنسان فى حفظ اللسان‏١٤ يعنى سلامت آدمى در نگه داشتن زبان او است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجال سخن تا نيابى مگوى  |  | مگوى و منه تا توانى قدم  |
| چه ميدان نيابى نگهدار گوى  |  | زاندازه بيرون و زاندازه كم  |

## كلمه ٧

 متن حديث :

اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه‏.١٥

ترجمه :

هر گاه قدرت يافتى بر دشمن خود عفو كن و از تقصير او و قرار بده عفو از او را شكرانه آنكه بر او تسلط يافتى.

قال الله تعالى: و ان تعفوا اقرب للتقوى‏١٦

يعنى حقتعالى فرمود كه عفو و بخشيدن شما نزديكتر است بپرهيزكارى.

و روايت شده كه عفو و گذشت زياد نمى‏كند مگر عزت را پس گذشت كنيد تا خداوند شما را عزيز گرداند.١٧ و حكما گفته‏اند كه گناه هر چند بزرگتر است فضيلت عفو كننده بيشتر است.

ونيز اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده: اولى الناس بالعفو اقدرهم على العقوبة.١٨

يعنى سزاوارترين مردمان به عفو آن كس است كه قدرتش بر عقوبت كردن بيشتر باشد.

بدى را بدى سهل باشد جزا اگر مردى احسن الى من اسا١٩ كلمه ٨: متن حديث :

اذا وصلت اليكم اظراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشك‏ر.٢٠

ترجمه :

چون رسيد بشما ظرفهاى‏٢١ نعمتهاى الهى پس مرمانيد يعنى منقطع نسازيد پايان آن نعمتها را به كمى شكرگذارى و كفران آن.

بدانكه: كفران نعمت (يعنى نشناختن نعم منعم و شاد نبودن به آن و صرف نكردن آنرا در مصرفى كه منعم به آن راضى باشد) از صفات خبيثه و باعث شقاوت آدمى است در عقبى و موجب حرمان و سلب نعمت است در دنيا.

قال الله تعالى: لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم ان عذابى‏لشديد.٢٢

اگر شكرگذاريد هر آينه زياد ميدهم البته شما را و اگر كفران ورزيد و ناسپاسى كنيد همانا عذاب من سخت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر شكر كردى بدين ملك و مال  |  | نه خود خوانده‏اى در كتاب مجيد  |
| به مالى و ملكى رسى بى‏زوال  |  | كه در شكر، نعمت بود بر مزيد  |

و در كتاب گلستان است كه اجل كائنات از روى ظاهر آدميست واذل موجودات سگ و به اتفاق خردمندان سگ حق‏شناس به از آدمى ناسپاس.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سگي را لقمه‏اى هرگز فراموش  |  | نگردد گر زنى صد نوبتش سنگ  |
| و گر عمرى نوازى سفله‏اى را  |  | باندك چيزى آيد با تو در جنگ  |

كلمه ٩:

 متن حديث :

اذا هبت امراً فقع فيه فان شدة توقيه اعظم مما تخاف منه.٢٣

ترجمه :

چون ميترسى از كارى پس واقع شو در آن كار همانا سختى حذر كردن و خود را نگاه داشتن از آن امر مخوف بزرگتر است از آنچه ميترسى از آن زيرا كه بيم بلا و فكر در خلاصى از آن اصعب است از وقوع در آن بسبب طول زمان خوف و مستغرق شدن فكر در تدبيرات و امثال آن و اين نسبت به امورات دنيويه است والا بلاهاى عقبى وقوع آن بر اضعاف آن چيزيست كه متوقع است.٢٤

## كلمه ١٠:

 متن حديث :

استنزلوا الرزق بالصدقة و من ايقن بالخلف جاد بالعطية.٢٥

ترجمه :

طلب كنيد فرود آمدن روزى را بصدقه دادن.

كما قال الله تعالى: و من قدر عليه رزقه فلينفق مما اتيه الله.٢٦

و كسيكه يقين كند كه عوض آنچه مى‏دهد جايش مى‏آيد جوانمردى خواهد كرد در عطا كردن زيرا كه ميداند بدل اين عطا به او ميرسد در دنيا و عقبى.

و اليه اشار عليه‌السلام فى قوله تنزل المعونة على قدر المؤنة.٢٧

يعنى به همين معنى نيز اشاره نموده آنحضرت كه فرموده فرود ميآيد يارى دادن بقدر مؤنه و گرانى بار.

و هم فرموده اذا املقتم فتاجروا الله باصدقة.٢٨

چون درويش و فقير گشتيد تجارت كنيد با خداى تعالى به دادن صدقه.

فان الله يجزى المتصدقين.٢٩

كلمه ١١:

 متن حديث :

اشرف الغنى ترك المنى.٣٠

ترجمه :

شريفترين اقسام غنى و توانگرى ترك تمنى و آرزوها است زيرا كه آن لازم قناعت است و قناعت مستلزم غنى بدليل القناعة كنزلا يفنى: قناعت گنجى است كه تمام نميشود.

## كلمه ١٢

 متن حديث :

اضاعة الفرصة غصة.٣١

ترجمه :

ضايع كردن اوقات فرصت و فراغت را به بيكارى و كسالت باعث غصه و اندوه است در آن وقتى كه فرصت از دسته رفته و كار گذشته است پس عاقل آنست كه اوقات فراغ خود را غنيمت شمرد و نگذارد كه بيخود از دستش برود.

و فى المثل: انتهزوا الفرص فانها تمرمر السحاب.

يعنى در مثل است كه غنيمت بشمريد فرصتها را چه آنكه زمان فرصت مى‏گذرد مانند گذشتن ابر.٣٢

تا توانستم ندانستم چه سود چونكه دانستم توانستن نبود و فى الحديث: من ساوى يوماه فهو مغبون.٣٣

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جوانا ره طاعت امروز گير قضا  |  | روزگارى ز من در ربود  |
| من آنروز را قدر نشناختم  |  | بغفلت بدادم زدست آب پاك  |
| چه شيبت در آمد بروى شباب  |  | كنون كوش كاب از كمر درگذشت  |
| مكن عمر ضايع بافسوس و حيف  |  | كه فردا جوانى نيايد زپير  |
| كه هر روزش از پى شب قدر بود  |  | بدانستم اكنون كه درباختم  |
| چه چاره كنون جز تيمم بخاك  |  | شبت روز شد ديده بركن زخواب  |
| نه وقتى كه سيلاب از سرگذشت  |  | كه فرصت عزيز است و الوقت ضيف  |

‏٣٤

##  كلمه ١٣

 متن حديث :

الأعجاب يمنع من الأزدياد.٣٥

ترجمه :

عجب و خودپسندى منع ميكند از زياده كردن هنر چه آنكه كسيكه تصور كرد كمال هنرى را در خود و آنكه بغايت قصواى آن هنر رسيده ديگر در پى ازدياد و تكميل آن برنمى آيد و به آنحال مى‏ماند و به همين معنى است نيز كلام آنحضرت: عجب المرء بنفسه احد حساد عقله‏٣٦ يعنى عجب آدمى بنفس خود يكى از دشمنان عقل او است.٣٧

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بچشم كسان در نيايد كسى  |  | مگو تا بگويند شكرت هزار  |
| بزرگان نكردند در خود نگاه  |  | پياز آمد آن بى‏هنر جمله پوست  |
| كه از خود بزرگى نمايد بسى  |  | چه خود گفتى از كس توقع مدار  |
| خدا بينى از خويشتن بين مخواه  |  | كه پنداشت چون پسته مغزى در اوست  |

پس كسيكه طالب كمال و ازدياد هنر است بايد خود را، هميشه ناقص ببيند و در تحصيل كمال برآيد و الا ناقص خواهد ماند.٣٨

چه خوب گفته شيخ سعدى در اين مقام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى قطره باران ز ابرى چكيد  |  | كه جائى كه درياست من كيستم  |
| چه خود را بچشم حقارت بديد  |  | سپهرش بجائى رسانيد كار  |
| بلندى از آن يافت كان پست شد  |  | خجل شد چه پهناى دريا بديد  |
| گر او هست حقا كه من نيستم  |  | صدف در كنارش چو جان پروريد  |
| كه شد نامور لؤلؤ شاهوار  |  | در نيستى كوفت تا هست شد  |

## كلمه ١٤

 متن حديث :

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفربه منهم.٣٩

ترجمه :

عاجزترين مردم كسى است كه عاجز باشد از به دست آوردن برادران و عاجزتر از اين كس آن كسى است كه ضايع كرد و از دست داد آندوست و برادرى را كه بدست داشت.

روايت است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قتل جعفر بن ابى طالب بگريست و فرمود: المرء كثير باخيه.٤٠

يكى از دانايان گفته كه هرگاه خبر موت يكى از برادران من بمن ميرسد گويا كه عضوى از من ساقط ميگردد.

قال الشاعر:

اخاك اخاك ان من لا اخاله و ان ابن عم القوم فاعلم جناحهم‏٤١ كساع الى الهيجا بغير سلاح و هل ينهض البازى بغير جناح‏٤٢ پس شايسته است كه انسان دوستان خود را از دست ندهد خصوص دوستان قديمى و احباء پدر خود را.٤٣

قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام : مودة الابآء قرابة بين الابنآء.٤٤

و عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثلث يطفين نور العبد: من قطع اوداء ابيه و غير شيبه و رفع بصره فى الحجرات من غير ان يؤذن له.٤٥

يعنى رسول خدا فرمود سه چيز است كه خاموش مينمايد نور آدمي را آنكه شخص قطع كند دوستان پدرش را يعنى دوستى با ايشانرا ببرد و ديگر آنكه تغيير دهد سفيدى موى خود را از پيرى سيم آنكه بلند كند چشم خود را و نظر افكند در حجره‏ها و خانه‏ها بدون آنكه مأذون باشد.

و روايت است كه حضرت صادق عليه‌السلام فضيل بن يسار را دوست مى‏داشت و مى‏فرمود فضيل از اصحاب پدر من است و من دوست ميدارم كه شخص اصحاب پدرش را دوست بدارد.٤٦

## كلمه ١٥

 متن حديث :

اعقلوا الخبر اذا سمعتوه عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم كثير و رعاته قليل.٤٧

ترجمه :

دريابيد خبر را چون بشنويد آنرا دريافت رعايت‏٤٨ كه آن تدبر در فهم معنى آن است نه دريافتن روايت كه مجرد نقل لفظ باشد بدون تدبر معنى آن مانند قرائت قرآن اكثر مردمان، همانا راويان عمل بسيارند و مراعات كنندگان آن كم.

فرموده‏اند:

حديث تدريه خير من الف ترويه‏٤٩ يعنى يك حديث كه بفهمى و بدانى معنى آنرا بهتر است از هزار حديث كه روايت آن كنى و معنى آنرا ندانى.

## كلمه ١٦

 متن حديث :

اغض على الأذى و الا لم ترض ابداً.٥٠

ترجمه :

چشم بپوش بر خار كنايه از آنكه از مكاره و رنج و بلاى دنيا و ناملايمات از دوستان بى‏وفا چشم بپوش و تحمل آن كن و اگر نه خوشنود نشوى هرگز و هميشه بحالت خشم و تلخى زندگى كنى زيرا كه طبيعت دنيا مشوبست به مكاره.

و من ذالذى ترضى سجاياه كلها.

كيست آنچنان كسى كه بپسندى تو تمام خوى و طبيعت او را.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تحمل چه زهرت نمايد نخست  |  | شنيدم كه وقتى سحرگاه عيد  |
| يكى طشت خاكستريش بى‏خبر  |  | همى گفت ژوليده دستار و موى  |
| طريقت جز اين نيست درويش را  |  | بزرگان نكردند در خود نگاه  |
| ولى شهد گردد چه در طبع رست  |  | زگرمابه آمد برون بايزيد  |
| فرو ريختش از سرائى بسر  |  | كف دست شكرانه مالان بروى  |
| ز خاكسترى روى در هم كشم  |  | خدا بينى از خويشتن بين مخواه  |

## كلمه١٧

 متن حديث :

افضل الاعمال ما اكرهت نفسك عليه.٥١

ترجمه :

بهترين عملها آن عملى است كه نفس به آن ميل نداشته باشد و به اكراه و اجبار بدارى او را بر آن مانند قيام ليل در هواى سرد و روزه در هواى گرم.

و هكذا بهمين معنى است افضل الأعمال احمزها.٥٢ يعنى افضل عملها آن عملى است كه مشقش بر نفس زيادتر باشد.

سعدى گفته: بزرگى را پرسيدم از معنى اين حديث:

اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك‏٥٣ گفت به حكم آنكه هر آن دشمنى را كه بروى احسان كنى دوست گردد مگر نفس را كه هر چند مدارا بيش كنى مخالفت زياده كند.

فرشته خوى شود آدمى زكم خوردن مراد هر كه برآرى مطيع امر تو شد و گر خورد چو بهايم بيوفتد چو جماد خلاف نفس كه فرمان دهد چه يافت مراد كلمه

كلمه ١٨

 متن حديث :

افضل الزهد اخفاء الزهد.٥٤

ترجمه :

فاضلترين زهد كه اعراض است از متاع دنيا پنهان داشتن آنست از اطلاع مردم تا دور باشد از مخالطه سمعه و ريا چه آنكه جهر به عبادت و زهادت كم است كه از ريا سالم بماند.

گويند منصور مردى را ديد واقف بباب خود در حاليكه در ميان پيشانيش آثار سجده است گفت تو به طمع مال بر در خانه من ايستاده‏اى با آنكه در ميان جبهه تو چنين درهمى است ربيع حاجب گفت بلى چنين است لكن سكه درهمش قلب است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كليد در دوزخ است آن نماز  |  | اگر جز بحق ميرود جاده‏ات  |
| رياضت كش از بهر نام و غرور  |  | كه بر چشم مردم گذارى دراز  |
| بدوزخ نشانند سجاده‏ات  |  | كه طبل تهى را رود بانگ دور  |

## كلمه ١٩

 متن حديث :

اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله.٥٥

ترجمه :

بزرگتر عيب تو آنست كه عيب كنى مردم را بچيزيكه مثل آن در تو باشد.

اى عزيز من كه عيبجوئى مردم كردن از علامات خباثت نفس و دنائت طبع و عيبناك بودن است چه هر عيب‏دار طالب اظهار عيوب مردم است.

و در حديث نبوى است كه هر كه ظاهر كند عمل ناشايست كسى را مثل آنست كه خود بجا آورده.٥٦

و بتجربه ثابت است كه هر كه بناى عيبجوئى مردم نهاد ايشانرا رسوا كرد و خود را بى‏اعتماد.٥٧

پس احمق آن كسى است كه خود به هزار عيب‏آلوده و سرتاپاى او را معصيت فرو گرفته چشم از عيوب خود پوشيده و زبان به عيوب مردم گشوده.

همه حمال عيب خويشتنند مكن عيب خلق ايخردمند فاش منه عيب خلق اى فرومايه پيش گرفتم كه خود هستى از عيب پاك طعنه بر عيب ديگران چه زنند بعيب خود از خلق مشغول باش كه چشمت فرو دوزد آن عيب خويش تعنت‏٥٨ مكن بر من عيب ناك قال امير المؤمنين عليه‌السلام: من نظر فى عيوب غيره فانكرها ثم رضيها لنفسه فذلك الاحمق بعينه.٥٩

يعنى اميرالمؤمنين على عليه‌السلام فرمود كه هر كه نظر كند در عيبهاى ديگران و زشت شمرد و نپسندد از ايشان ولكن از خودش آن عيبها را بپسندد چنين كس عين احمق است.

و قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اذا اراد الله بعبد خيراً الهاه عين محاسنه و جعل مساوية بين عينيه و كرهه مجالسة المعرضين عن ذكر الله.٦٠

بطرف بوستانش گفته سعدى يكى بر عيب مردم ديده مگشا دو پندم داد شيخ سهروردى دوم پرهيز كن از خودپسندى

## كلمه ٢٠

 متن حديث :

الاوان من البلاء الفاقة و اشد من الفاقة مرض البدن و اشد من مرض البدن مرض القلب الاوان من النعم سعة المال و افضل من سعة المال صحةالبدن و افضل من صحة البدن تقوى القلب.٦١

ترجمه :

همانا از جمله بلا و محن، فقيرى و بى‏چيزيست و سخت‏تر از فقيرى بيمارى بدنست و سخت‏تر از بيمارى بدن بيمارى دل است و همانا از جمله نعمتها فراخى مال است و بهتر از فراخى مال صحت بدن و افضل از صحت بدن پرهيزكارى دل است از رذائل.

قال تعالى: يوم لا ينفع و لا بنون الا من اتى الله بقلب سليم.٦٢

## كلمه ٢١

 متن حديث :

ان لله ملكاً ينادى فى كل اليوم لدو اللموت وابنوا للخراب و اجمعوا للفناء.٦٣

ترجمه :

همانا از براى خداست فرشته‏اى كه ندا مى‏كند در هر روزى كه بزائيد از براى مردن و بنا كنيد از براى خراب گشتن و جمع كنيد از براى فانى شدن يعنى عاقبت از زائيدن و بنا كردن و جمع نمودن مردن و خراب شدن و فانى گشتن است.

و قد اخذ الشاعر فى قوله:

قليل عمرنا فى‏دار دنيا له ملك ينادى كل يوم و مرجعنا الى بيت التراب لدواللموت و ابنوا للخراب سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دريغا كه بى ما بسى روزگار   |  | بسى تير و ديماه و ارديبهشت  |
| تفرج‏كنان بر هوا و هوس  |  | كسانيكه از ما بغيب اندرند  |
| پس از ما بسى گل دهد بوستان  |  | برويد گل و بشكفد نوبهار  |
| بيايد كه ما خاك باشيم و خشت  |  | گذشتيم بر خاك بسيار كش  |
| بيايند بر خاك ما بگذرند  |  | نشينند با يكديگر دوستان  |

 قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اصدق كلمة قالها العرب كلمة لبيد:

الا كل شى‏ء ما خلا الله ياطل و كل نعيم لا محالة زائل‏٦٤ يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه راست‏ترين كلمه‏اى كه عرب گفته قول لبيد شاعر است كه گفته: بدانكه هر چيزى سواى حقتعالى ناچيز و فانى خواهد شد و هر نعمتى آخرالأمر زايل و برطرف خواهد شد.

## كلمه ٢٢

 متن حديث :

ان لم تكن حليماً فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا و اوشك منهم.٦٥

ترجمه :

اگر نبوده باشى حليم و بردبار پس بتكلف خود را بر بردبارى بدار پس بدرستيكه كمست كسى كه شبيه سازد خود را به گروهى مگر آنكه نزديك شود كه باشد از ايشان.

و اين مطلب موافق تجربه و عيان است كه هر كه متخلف به اخلاق قومى شود و از آداب ايشان اخذ كند كم كم از ايشان شود چنانچه مشاهده شد كه اعراب ساكن باديه و مردمان قروى و بيابان نشين مدتى كه ساكن در شهر و بلد شدند و مخالطه با اهل شهر كردند بعد از زمانى شبيه به ساكنين بلد شوند و طبيعت ايشان برگردد بلكه بالاتر از اين مشاهده ميشود كه حيوانات وحشى مانند باز و تازى بواسطه رياضت و انس با آدمى طبيعت قديم خود را فراموش ميكنند و طبيعت ديگر پيدا مينمايند حتى آنكه نقل شده كه عضدالدوله ديلمى ره شيرهائى داشت كه آنها را تعليم كرده بودند كه مثل تازى با آنها صيد ميكرد و اين از عجايب است زيرا كه شير ابعد حيوانات است از انس با انسان.

## كلمه ٢٣

 متن حديث :

ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا جآء القدر خليا بينه و بينه و ان الاجل جنة حصينة.٦٦

ترجمه :

همانا با هر انسانى دو ملك موكل است كه نگهدارى مى‏كنند آن را پس چون بيايد تقدير او بگذارند او را با تقدير او و ديگر نگهدارى از او ننمايند و بدرستيكه اجل يعنى مدتيكه براى انسان تعيين شده كه بايد تا آن مدت، باقى باشد سپريست استوار و به همين معنى است قول آن جناب: كفى بالاجل حارساً.٦٧

و روايت است كه بر درع آن حضرت نقش بود:

اى يومى من الموت افر يوم لم يقدر لا اخشى الوغى يوم لم يقدر ام يوم قدر يوم قد قدر لا بغنى الحذر٦٨

## كلمه ٢٤

 متن حديث :

اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه ما ظهر فى الجوارح و الاركان.٦٩

ترجمه :

پست‏ترين علم آن علم است كه به ايستد بر زبان و مؤدى نشود به عمل و بالاترين علم آنست كه ظاهر شود آثار آن در جوارح و اركان.

حاصل آنكه علم با عمل قيمت دارد و خوبست و اما علمى كه مجرد لقلقه لسان باشد و عملى با آن نباشد ناقص است بلكه گاه شود سبب اغوان جاهلان گردد بسبب آنكه گويند اين حرفها كه اين عالم ميگويد اگر واقع دارد چرا خودش به آن عمل نمينمايد.

لو كان فى العلم من غير التقى شرف لكان اشرف كل الناس ابليس‏٧٠ و قال عليه‌السلام: العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل والعلم يعتف بالعمل فان اجاب و الا ارتحل.٧١

يعنى على عليه‌السلام فرمود كه علم پيوسته است با عمل پس هر كه علم پيدا كرد عمل هم بكند و علم آواز ميكند عمل را پس اگر جواب داد علم ميماند و اگر نه كوچ و رحلت مى‏كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علم چندانكه بيشتر خوانى  |  | نه محقق بود نه دانشمند  |
| آن تهى مغز را چه علم و خبر  |  | چون عمل در تو نيست نادانى  |
| چارپائى بر او كتابى چند  |  | د كه بر او هيزم است يا دفتر  |

## كلمه ٢٥

 متن حديث :

اول عوض الحليم من حلمه ان الناس انصاره على الجاهل.٧٢

ترجمه :

اول عوضى كه حاصل مى‏شود شخص بردبار را بسبب حلمش آن است كه مردمان يارى كننده اويند بر نادانان و آن كسى كه بر او سفاهت و بيخردى كرده و اين مطلب موافق تجربه است به همين معنى است قول آنجناب: و بالحلم عن السفيه يكثر الانصار عليه.٧٣

يعنى بسبب حلم كردن از نادان بسيار ميكند براى خود يارى كنندگان بر آنرا.٧٤

گويند انوشيروان از بوذر جمهر پرسيد كه حلم چيست گفت حلم نمك خوان اخلاق است كه چون حروف آن را برگردانند ملح شود چنانكه هيچ طعامى بدون ملح مزه ندهد خلقى بى‏حلم جمال ننمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با تو گويم كه چيست غايت حلم  |  | كم مباش از درخت سايه فكن  |
| هر كه بخراشدت جگر بجفا  |  | هر كه زهرت دهد شكر بخشش  |
| هر كه سنگت زند ثمر بخشش  |  | همچو كان كريم زر بخشش  |

قال عليه‌السلام الحلم غطاء ساتر والعقل حسام باتر فاستر خلل خلقك بحلمك و قاتل هواك بعقلك.٧٥

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود كه حلم پوشش ستر كننده است و عقل شمشير برنده است پس بپوشان رخنه خلق خود را بحلم و قتال كن با هوى و هوس خود به شمشير عقل خود.

١) اين جمله از مرحوم سيد رضى در مقدمه نهج البلاغه است.

٢) سفينة البحار ٢/٧٠٠ به نقل از منية المريد شهيد ثانى ترجمه: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه مسلمان هيچ هديه‏اى به برادر مسلمانش هديه نكرده است كه بهتر باشد از سخن حكيمانه‏اى كه به هدايت او بيفزايد و يا از هلاكت نگاهش دارد.

٣) مخفى نماند كه من در ذيل اين كلمات شريفه غالباً چند شعرى كه مشتمل بود بر همان كلمه از حكمت و موعظه ايراد كردم زيرا كه طباع به حفظ اشعار بيشتر رغبت دارد. و در حديث است كه قيس بن عاصم منقرى با جماعتى از بنى تميم خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدند و از آن حضرت موعظه نافعه خواستند آن حضرت ايشان را به كلمات جامعه خود موعظه فرمود قيس عرضه داشت كه اگر اين موعظه به نظم آورده مى‏شد ما افتخار مى‏كرديم بر هر كه نزديك ما مى‏شد از عرب و هم آن را حفظ مى‏كرديم و ذخيره مى‏نموديم. آن جناب فرستاد حسان بن ثابت شاعر را حاضر كنند كه به نظم آورد آن را، صلصال بن دلهمس حاضر بود و به نظم آورد آن و از آن جناب اجازه انشاء آن خواست حضرت اذن فرمود: بگفت:

تخير خليطاً من فعالك انما قرين الفتى فى القبر ما كان يفعل(الابيات) رجوع شود به ارشاد القلوب ديلمى چاپ اسلاميه بقيه اشعار در آنجا مذكور است.

٤) نهج البلاغه چاپ فيض الاسلام ص ١١٦٩.

٥) نهج البلاغهع ص ١٢١٦.

٦) بحار الانوار ج ٧٨ ص ٢٩١ با كمى تفاوت.

٧) نهج البلاغه ص ١٢١٥.

٨) نهج البلاغه ص ١١٧٠.

٩) نهج البلاغه ص ١٢٣٥.

١٠) قال عليه السلام: ليث شعرى اى شيى‏ء ادرك من فاته العلم بل اى شيى‏ء فات من ادرك العلم.

كاش مى‏دانستم كسى كه علم ندارد چه دارد و كسى كه علم دارد چه ندارد.

شرح نهج البلاغه ابن ابى‏الحديد ج ٢٠ ص ٢٨٩.

١١) نهج البلاغه ص ١١١٦.

١٢) بيهوده گويان.

١٣) بحار ٧١/٢٨٦.

١٤) بحار ج ٧١/٢٨٦.

١٥) نهج البلاغه ص ١٠٩٢.

١٦) سوربه بقره آيه ٢٣٧.

١٧) كافى ٢/١٠٨.

١٨) نهج البلاغه ص ١١١٢.

١٩) لازم است يادآور شويم كه عفو از خطاكار، پسنديده است در صورتى كه براى دين و جامعه خطر نداشته باشد و گر نه ترحم بر پلنگ تيزدندان و ستم بر ديگران است.

٢٠) نهج البلاغه ص ١٠٩٣.

٢١) اطراف بطاء مهمله جمع طرف به كسر طاء يا ضم آن است و آن مال نو باشد. و جمع ظرف ظروف آيد نه اظراف. (شعرانى).

در نهج البلاغه چاپ فيض الاسلام هم اطراف بى نقطه است.

٢٢) سوره ابراهيم آيه ٧.

٢٣) نهج البلاغه ص ١١٦٩.

٢٤) قال عليه السلام: استهينوا بالموت فان مرارته فى خوفة. حقير و سبك بشماريد مرگ را زيرا تلخى آن در ترس از آن است.

شرح نهج البلاغه ابن ابى‏الحديد ج ٢٠ ص ٣١٧ حكمت ٦٣٧.

٢٥) نهج البلاغه ص ١١٥٢.

٢٦) كسيكه تنگ گرفته شد بر او روزى كه پس بايد انفاق كند از آنچه داده او را خدا.

نقل است كه جناب اميرالمؤمنين عليه‌السلام سقايت نخلى فرمود در عوض يك مد از جو، پس آن را برايش دستاس نمودند و نان پختند چون خواست بر آن افطار فرمايد كه سائلى بر در خانه آمد آنحضرت نانش را بسائل داد و شب گرسنه خوابيد شاعر عرب گفته و چه خوب گفته:

جاد بالقرص و الطوى ملأ جنبيه فاعاد القرص المنير عليه و عاف الطعام و هو سغوب القرص و المقرض الكرام كسوب يعنى بخشش كرد قرص نان خود را در حاليكه پهلوهاى نازنينش از گرسنگى پر بود و كراهت داشت از خوردن طعام بملاحظه سائل با آنكه گرسنه بود پس چون قرص نان بمسكين داد، عوض قرص خورشيد براى او بآسمان برگشت و قرض دهنده كريم كسب كننده است.

٢٧) نهج البلاغه ص ١١٥٣.

٢٨) نهج البلاغه ص ١٢٠٠.

٢٩) سوره يوسف آيه ٨٨.

٣٠) نهج البلاغه ص ١١٠٣.

٣١) نهج البلاغه ص ١١٤١.

٣٢) قال عليه السلام:

العمر اقصر من ان تعلم كل ما يحسن بك علمه فتعلم الاهم فالاهم.

عمر كوتاه‏تر از آنست كه هر چه دانستنش نيكو است بياموزى پس بياموز آنچه اهميتش بيشتر است.

شرح نهج البلاغه ابن ابى‏الحديد ٢٠/٢٦٢.

٣٣) بحار الانوار ج ٧٧ ص ١٦٤ و ٣٧٨ با مختصر تفاوت و قال عليه السلام: يابن آدم انما انت ايام مجموعه فاذا مضى يوم مضى بعضك: شرح نهج البلاغه ٢٠/٣١٩.

٣٤) يعنى وقت مهمانى است كه مى‏گذرد. قال عليه السلام: الفرصة سريعة الفوت بطئية العود؛ فرصت زود گذر است و دير بر مى‏گردد. شرح غررالحكم آقا جمال ٢/١١٣.

٣٥) نهج البلاغه ص ١١٦٧.

٣٦) نهج البلاغه ص ١١٨٢.

٣٧) قال عليه السلام: المتواضع كالوهده يجتمع فيها قطرها و قطر غيرها و المتكبر كالربوة لا يقر عليها قطرها و لا قطر غيرها؛ يعنى متواضع چون گودالى است كه قطره‏هاى باران در آن جمع مى‏شود و چه از خودش و چه از اطرافش و متكبر چون بلندى است كه آب بر او قرار نمى‏گيرد نه از خودش و نه از اطرافش.

شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج ٢٠ ص ٢٨٨ حكمت ٢٩١.

٣٨) قال عليه‌السلام اياك و صدر المجلس فانه مجلس قلعة.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٨٥ حكمت ٢٦٤.

٣٩) نهج البلاغه ص ١٠٩٣.

٤٠) بحار ٢١/٥٧.

٤١) بتصحيح قياسى و در طبع سابق (حاجة) صحيح نيست (شعرانى).

٤٢) كسى كه برادر ندارد مانند كسى است كه بى‏اسلحه به جنگ مى‏رود و بدان كه پسر عموى هر قوم بال آنها است و آيا باز بدون بال مى‏تواند پرواز كند.

٤٣) و قال عليه السلام: تحتاج القرابة الى المودة و لا تحتاج المودة الى فرابة. شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٠٥.

٤٤) نهج البلاغه ص ١٢٣٣ و قال عليه السلام: من كرم المرء بكاؤه على ما مضى من زمانه و حنينه الى اوطانه و حفظ قديم اخوانه. شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٧٤.

٤٥) بحار الانوار ٧٤/٢٦٤.

٤٦) سفينة البحار ٢/٣٧٠.

٤٧) نهج البلاغه ص ١١٣٠.

٤٨) و ممكن است معنى بستن و نگهداشتن، از عقل نمودن و مناسب است. اين حاشيه شايد از مرحوم آقاى شعرانى باشد.

٤٩)

٥٠) نهج البلاغه ص ١١٨٣.

٥١) نهج البلاغه ص ١١٩٦.

٥٢) حديث نبوى است.

٥٣) بحار الانوار ج ٧٠ ص ٦٤ دشمن‏ترين دشمن تو نفس تواست.

٥٤) نهج البلاغه ص ١٠٩٨.

٥٥) نهج البلاغه ص ١٢٥٢.

٥٦) بحارالانوار ٧٠/٣٨٥.

٥٧) قال عليه السلام: ابصر الناس لعور الناس المعور: شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٩١.

٥٨) تعنت: عيب جويى و بدگويى،

٥٩) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد طبع يبروت ٤/٣٩٩ و نهج البلاغه ص ١٢٥٠ با كمى تفاوت.

٦٠) سفينة البحار ١/٣٦١ و قال اميرالمؤمنين عليه‏السلام: الاشرار يتبعون مساوى الناس و يتركون محاسنهم كما يتبع الذباب المواضع الفاسدة من الجسد و يترك الصحيح.

ترجمه حديث متن: هر گاه خدا براى بنده‏اى خير بخواهد او را از خوبى‏هايش غافل مى‏كند و بدى‏هايش را هميشه برابر چشمش قرار مى‏دهد و همنشينى با كسانى را كه از ياد خدا روى گرداند مورد كراهت او مى‏سازد.

ترجمه حديث پاورقى: مردمان بد از بدى‏هاى مردم پى جويى مى‏كنند و خوبى‏هايشان را وا مى‏گذراند مانند مگس كه دنبال جاهاى زخم بدن است و جاهاى سالم را رها مى‏كند.

و قال عليه السلام: من عاب سفلة فقد رفعه و من عاب كريماً فقد وضع نفسه شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٢٩ حكمت ٧٧٣. هر كس شخص پستى را عيب كند او را بالا برده و هر كه كريمى را عيب كند خود را پست كرده است.

و قال عليه السلام: لا تسبن ابليس فى العلانيه و انت صديقه فى السر شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٢٢٩، حكمت ٧٦٧ ترجمه: در آشكارا به شيطان دشنام مده در حالى كه در پنهانى با او دوستى.

٦١) نهج البلاغه ص ١٢٧٠.

٦٢) سوره شعراء آيه ٨٩.

٦٣) نهج البلاغه ص ١١٥٠ با كمى تفاوت.

٦٤) بحار الانوار ٧٠/٢٩٥.

٦٥) نهج البلاغه ص ١١٨٠ و شرج نهج البلاغه طبع بيروت ٤/٣٣٥ با كمى تفاوت.

٦٦) نهج البلاغه ص ١١٧٨ حكمت ١٩٢.

٦٧) نهج البلاغه ص ١٢٤٢.

٦٨) يعنى كدام يك از دو روز خودم از مرگ فرار كنم روزى كه مرگ من مقدر نشده يا روزى كه مرگ من‏مقدر شده؟

روزى كه مرگ من مقدر نشده باشد از كار زار باكى ندارم و روزى كه مرگ من مقدر شده ترس و فرار نتيجه‏اى ندارد.

٦٩) نهج البلاغه ص ١١٢٧ حكمت ٨٨.

و قال عليه السلام: خيرالمقال ما صدقه الفعال. بهترين گفتار آن است كه كردار گوينده آن را تصديق كند و با آن برابر باشد. شرح نهج البلاغه ج ٢٠ ص ٢٧١ حكمت ١٣٥.

٧٠) اگر علم بدون تقوى شرافت داشت شيطان شريفترين مردم بود.

٧١) نهج البلاغه ص ١٢٥٦ حكمت ٣٥٨.

٧٢) نهج البلاغه ص ١١٧٩ حكمت ١٩٧.

٧٣) نهج البلاغه ١١٨٥ حكمت ٢١٥.

٧٤) قال عليه السلام: رب كلمة يجترعها مخافة ما هوشر منها و كفى بالحلم ناصراً / يعنى چه بسا كلمه‏اى را شخص بردبار فرو مى‏خورد از ترس بدتر از آن و بردبارى بس است از حيث يارى كردن.

شرح نهج البلاغه ص ٢٠/٢٦٤ حكمت ٨٧.

٧٥) نهج البلاغه ص ١٢٨٥ حكمت ٤١٦ و در اين چاپ حسام قاطع است.

## كلمه ٢٦

 متن حديث :

اهل الدنيا كركب يساربهم و هم نيام.٧٦

ترجمه :

اهل اين جهان مانند كاروانيند كه ميبرند ايشان را و حال آنكه ايشان هستند در خواب گران يعنى هر چه از عمر ايشان مى‏گذرد به آخرت نزديك ميشوند و ايشان غافل از كار آخرتند آنگاه كه به منزل قبر مى‏رسند از خواب بيدار مى‏شوند مانند كسانيكه در كشتى نشسته‏اند و به تعجيل سير ميكنند و هيچ ملتفت نمى‏شوند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای دريده آستين يوسفان  |  | گشته گرگان هر يكى خوهاى  |
| تو باش تا از خواب بيدارت كنند  |  | گرگ برخيزى ازين خواب گران  |
| ميدراند از غضب اعضاى تو  |  | در نهاد خود گرفتارت كنند  |

و نيز حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه فرموده: نفس المرء خطاه الى اجله‏٧٧ يعنى نفس زدن آدمى گامهاى او است بسوى اجل.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي كه پنجاه رفته و در خوابى خشت  |  | بالين گور يادآور خفتنت زير خاك  |
| خواهد بود تا در اين گله گوسفندى هست  |  | دست و پائى بزن بچاره و جهد كى  |
| دعاى تو مستجاب شود به در بى‏نياز  |  | نتوان رفت مگر اين پنج روزه دريابى  |
| ايكه سر در كنار احبابى  |  | ايكه در جامه خواب سنجابى  |
| ننشيند اجل ز قصابى  |  | كه عجب در ميان غرقابى  |
| كه بيك روى در دو محرابى  |  | جز بمستغفرى و اوابى‏٧٨  |

## كلمه ٢٧

 متن حديث :

بئس الزاد الى المعاد ألعدوان على العباد.٧٩

ترجمه :

بدانكه با جماع جميع طوائف عالم ظلم قبيح و از همه معاصى اعظم است و در كتاب الهى و احاديث اهل بيت رسالت پناهى ذم عظيم و تهديد شديد بر آن شده و در حديث است كه الظلم ظلمات يوم القية.٨٠ يعنى ظلم ظلمتها و تاريكى‏هاى روز قيامت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تفو بر چنان ملك و دولت بود  |  | نماند ستمكار بد روزگار  |
| لب خشك مظلوم را گو بخند  |  | نخواهى كه نفرين كنند از پست  |
| كه لعنت بر او تا قيامت بود  |  | بماند بر او لعنت كردگار  |
| كه دندان ظالم بخواهند كند  |  | نكو باش تا بد نگويد كست  |

و در خبر است كه ظلم و جور در يكساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال گناه و هر كه از ظلم بترسد البته از ظلم باز مى‏ايستد چه منتقم حقيقى البته انتقام هر ظلمى را ميكشد و مكافات ظالم را به او ميرساند.٨١

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر بد كنى چشم نيكى مدار  |  | نپندارم اى در خزان كشته جو  |
| رطب ناورد چوب خر زهره بار  |  | كه هرگز نيارد گز، انگور بار  |
| كه گندم ستانى بوقت درو  |  | چه تخم افكنى بر همان چشم‏دار  |

## كلمه ٢٨

: متن حديث :

البخل جامع لمساوى العيوب و هو زمام يقاد به الى كل سوء. ٨٢

ترجمه :

صفت بخل جامع بديهاى عيبها است و مهاريست كه كشيده ميشود بسبب او بسوى هر بدى.

و اين مطلب مسلم و مجرب است و كسيكه مراجعه كند بكتب اخلاق خواهد دانست كه بسيارى از رذايل از توابع بخل است.

قال ابوجعفر عليه‌السلام الموبقات ثلث شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه.٨٣

يعنى حضرت باقر عليه‌السلام فرمود كه هلاك كنندگان سه چيز است يكى بخل يا حرصى كه اطاعت آن شود و ديگر هوى و هوسى كه دنبال آن گرفته شود و سيم عجب كردن و نازيدن آدمى بنفس خود.

و قال الصادق عليه‌السلام خمس هن كما اقول ليست لبخيل راحة و لا لحسود لدة و لا لملوك وفاء ولا لكذاب مروة ولا يسود سفين‏ه.٨٤

يعنى حضرت صادق عليه‌السلام فرمود كه پنج چيز است كه چنانست كه من ميگويم نيست از براى بخيل راحت و نه از براى حسود لذت و نه از براى پادشاهان وفاء و نه از براى دروغگو مروت و آدمى و بزرگ نميشود شخص سفيه بيخرد.٨٥

و آيات و اخبار در مذمت بخيل بسيار است و بس است در مذمت آن كه هيچ بخيلى را در عالم دوست نميباشد و مردم حتى اولادش از او متنفرند و اهل و عيالش پيوسته چشم بمرگش گشاده‏اند كه در عزايش جامه‏هاى كهن بدرند و لباس نو از خز و ديباى چينى ببرند چه بزرگان گفته‏اند سيم بخيل از خاك وقتى بيرون آيد كه او در خاك رود.

بخيل توانگر بدينار و سيم طلسمى است بالاى گنجى مقيم و بخيل را بعد از مرگ كسى ياد نكند چه هر كس را كه در زندگى او نانش نخورند در مردگى نامش نبرند پس بخيل بيچاره در دنيا خوار و در عقبى گرفتار است.

## كلمه ٢٩

متن حديث :

توقوا البرد فى اوله و تلقوه فى اخره فانه يفعل فى الابدان كفعله فى الاشجار اوله يحرق و اخره يورق.٨٦

ترجمه :

نگه داريد خود را از سرما در اول آن كه اواخر فصل پائيز باشد و اخذ و قبول كنيد سرما را در آخر آن كه اوائل بهار باشد چه آنكه سرما تأثير ميكند در بدنها همچنانكه تأثير ميكند در درختها اولش ميسوازند و برگها را ميريزاند و آخرش برگها را سبز ميكند و ميروياند.

و قريب به هيمن كلمات شريفه از رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز نقل شده و بنظم آورده شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت پيغمبر به ا صحاب كبار  |  | تن مپوشانيد از باد بهار  |
| كانچه با برگ درختان ميكند  |  | باتن و جان شما آن ميكند  |
| الاياعين لاترق وجودى  |  | الاياعين لاترق وجودى  |
| الاياعين لاترق وجودى  |  | الاياعين لاترق وجودى  |

و سر اين مطلب آنست كه خريف‏٨٧ طبيعت مرگ دارد و ربيع طبيعت حيات را بعلاوه آنكه بدن كه در تابستان به گرما عادت كرده ناگهان سرماى زمستان بر او وارد ميشود مسام دماغ‏٨٨ را مى‏بندد و امراض مانند سرفه و زكام و امثال آنها در بدن پيدا ميشود مثل آنكه اگر كسى از جاى بسيار گرم يك دفعه بجاى سرد منتقل شود و اما چون از زمستان منتقل شود به بهار بسبب آنكه عادت به سرماى بسيار كرده از سردى اعتدال ربيعى ضررى نمى‏بيند بلكه نشاط در او حاصل ميشود.

## كلمه ٣٠

متن حديث :

ثمره التقريط الندامة و ثمره الحزم السلامه.٨٩

ترجمه :

فائده تقصير در كارها و اضاعه حزم در آنها پشيمانى و ندامت است و فائده احتياط در امور سلامت است و حزم عبارت است از دورانديشى و پيش‏بينى كردن در امور و فراهم كردن كارهاى خود و احتراز از خلل آن بقدر امكان.

قال عليه‌السلام : الظفر بالحزم و الحزم باجالة الراى و الراى بتحصين الاسرار.٩٠

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده كه ظفر با حزم است و حزم مقرون است بجولان دادن رأى و انديشه و رأى مقرون است بجمع كردن اسرار و نگهداشتن آنها.

و قال الصادق عليه‌السلام : مع التثبت تكون اسلامة و مع العجلة تكون الندامة و من ابتدا بعمل فى غير وقته كان بلوعه فى غير حينه.٩١

يعنى حضرت صادق فرمود سلامت در تأمل و تأنى است و با عجله ندامت و پشيمانى است و كسى كه شروع كند به امرى در غير وقتش خواهد بود رسيدن او در غير وقتش حاصل آنكه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مكن در مهمى كه دارى شتاب  |  | كه اندر تأنى زيان كس نديد  |
| زراه تأنى عنان برمتاب  |  | ز تعجيل بسيار خجلت كشيد  |

## كلمه ٣١

 متن حديث :

الحجر الغصب فى الدار رهن على خرابها.٩٢

ترجمه :

بودن سنگ مغصوب در سراى، گرو است بر خرابى آن سراى.

اين مطالب شاهد و عيانست و محتاج بنقل حكايت پيشينيان نيست هر كسى كه مراجعه كند به زمان خود و رفتار غاصبين و ظالمين و عاقبت كار آنها را بدقت بنگرد اين مطلب بر او معلوم خواهد شد و عبرت خواهد گرفت.

قال عليه‌السلام : البغى اخر مدة الملوك.٩٣

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسى برنيايد كه بنياد خود  |  | بكند آنكه بنهاد بنياد بد  |
| خرابى‏كند مرد شمشير زن  |  | چراغى كه بيوه زنى برفروخت  |
| نه چندانكه آه دل بيوه زن  |  | بسى ديده باشى كه شهرى بسوخت  |

و از اينجهت است كه سلطان محمود غزنوى ميگفته كه من از نيزه شيرمردان آنقدر نميترسم كه از دوك پير زنان.

چه نيكى طمع دارد آن بى‏وفا نخواهى كه نفرين كنند از پست نماند ستمكار بد روزگار كه باشد دعاى بدش در قفا نكو باش تا بد نگويد كست بماند بر او لعنت كردگار

##  كلمه ٣٢

 متن حديث :

الحكمة ضالة المؤمن فخذ الحكمة و لو من اهل النفاق.٩٤

ترجمه :

حكمت گمشده مؤمن است پس فرا گير حكمت را و اگر چه از اهل انفاق باشد پس هر گاه كلمه از حكمت يا نصيحت موعظتى از كسى شنيدى آنرا دريافت كن و اگر چه گوينده آن منافق يا مشرك باشد.

قالوا انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال.٩٥

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كلمة الحكمة ضالة كل حكيم‏.٩٦

يعنى كلمه حكمت گمشده هر حكيمى است.

از بوذر جمهر حكيم نقل است كه فرمود من از هر چيزى صفت نيك او را اخذ نمودم حتى از سگ و گربه و خوك و غراب. گفتند از سگ چه آموختى گفت الفت او را با صاحب خود و وفاء او، پرسيدند از غراب چه آموختى شدت احتراز و حذر او را، گفتند از خوك چه گرفتى گفت بكور او را.٩٧ در حوائج خود پرسيدند از گربه چه آموختى فرمود حسن نغمه و تملق او را در مسألت (و سؤال).

## كلمه ٣٣

 متن حديث :

خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بكوا عليكم و ان عشتم حنوا اليكم.٩٨

ترجمه :

چنان نيكو معاشرت و مخالطه كنيد با مردمان كه اگر بميريد در آن حال بگريند بر شما بجهت خوش رفتارى و مكارم اخلاق شما و اگر زنده باشيد ميل كنند بسوى شما و اشتياق ملاقات شما را داشته باشند پس اى جان عزيز من:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منه دل بر اين دولت پنجروز  |  | چنان زى كه ذكرت بتحسين كنند  |
| خرابى و بدنامى آمد ز جور  |  | بد و نيك چون هر دو مى‏گذرند  |
| بدود دل خلق خود را مسوز  |  | چه مردى نه بر گورت نفرين كنند  |
| بزرگان رسند اين سخن را بغور  |  | همان به كه نامت به نيكى برند  |

روايت شده كه حسن سؤال نصف علم است و مدارا با مردم نصف عقل است و ميانه‏روى در معيشت نصف مؤنه است.

قال عليه‌السلام : رب عزيز اذله خلقه و ذليل اعزه خلقه.٩٩

يعنى على عليه‌السلام فرمود بسا عزيزى را كه خوار كرد او را خلق او و بسا ذليل و خوارى را كه عزيز گردانيد او را خلق او.

## كلمه ٣٤

 متن حديث :

الدنيا دار ممر لا دار مقر و الناس فيها رجلان رجل باع نفسه فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها.١٠٠

ترجمه :

دنيا سراى گذشتگاه و رهگذر آخرت است نه جاى مكث كردن و اقامت نمودن و مردمان در دنيا دو صنفند يكى آنكه فروخت نفس خود را به متاع دنيا و هلاك ساخت او را در عقبى و ديگر آنكه خريد نفس خود را از دنيا به زهد و تقوى و آزاد ساخت او را از بندهاى دنيا و هلاكت عقبى.

## كلمه ٣٥

 متن حديث :

رأى الشيخ احب الى من جلد الغلام.١٠١

ترجمه :

انديشه پير دانا دوست‏تر است نزد من از جلادت و مردانگى نوجوان توانا زيرا كه رأى پير صاحب تدبير صادر مى‏شود از روى عقل و تجربه و آن سبب اصلاح فتنه بلكه موجب اطفاء بسيارى از فتن است. بخلاف جلادت نوجوان كه غالباً مبتنى است بر تهور و القاء نفس در امور مهلكه كه سبب اشتغال نار حرب و هلاك جمعى شود و لهذا ابوالطيب گفته:

الرأى قبل شجاعة الشجعان فاذا هما اجتمعا لنفس حرة ز تدبير پير كهن بر مگرد در آرند بنياد روئين زپاى جوانان پيل افكن شير گير هو اول و هى المحل الثانى بلغت من العليآء كل مكان‏١٠٢ كه كار آزموده بود سالخورد جوانان بشمشير و پيران به رأى ندانند دستان‏١٠٣ روباه پير

## كلمه ٣٦

 متن حديث :

رب مستقبل يوماً ليس يستدبره و مغبوط فى اول ليله قامت تواكيه فى آخره.١٠٤

ترجمه :

بسا كسى كه استقبال كننده است روزى را كه نيست پشت كننده بر آن روز يعنى آن روز را بپايان نميبرد و بسا كسى كه در اول شب بحال او غبطه و رشك ميبردند و در آخر شب برخاستند گريه كنندگان او.

غرض تنبيه از خواب غفلت و عدم اغترار به حيات دنيا است.

كم سالم صيحت به بغتة امسى و امست عنده قينة١٠٥ طوبى‏لمن كان موازينه شخصى همه شب بر سر بيمار گريست و قائل عهدى به البارحة و اصحبت تندبه النائحة يوم يلاقى ربه راجحة١٠٦ چون صبح شد او بمرد بيمار بزيست قال عليه‌السلام :؛ لا ينبغى للعبد ان يثق بخصلتين العافية و الغنى بينا تراه معافى اذ سقم و بينا تراه غنياً اذ افتقر.١٠٧

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود كه شايسته نيست آدمى وثوق پيدا كند بدو خصلت: سلامت و دولت چه آنكه در بين سلامت و عافيت است كه ناگهان مى‏بينى او را كه ناخوش گرديد و هم مى‏بينى توانگر را كه در بين غنى و ثروت بود كه ناگاه فقير گرديد.

## كلمه ٣٧

 متن حديث :

رسولك ترجمان عقلك و كتابك ابلغ من ينطق عنك.١٠٨

ترجمه :

فرستاده تو از براى پيغام ترجمان عقل تو است و نامه تو بليغ‏ترين كسى است كه سخن گويد از جانب تو چه بسا است پيام برنده رسالت را بنحوي كه بايد و شايد ادا نكند و كم و زياد كند لاجرم خللى در پيغام وارد شود كه گاهى شود سبب هلاك فرستنده شود بخلاف نامه.

و فى معنى كلامه قول الشاعر

تخير اذا ما كنت فى الامر مرسلاً و رو و فكر فى الكتاب فانما فمبلغ ارآء الرجال رسولها باطراف اقلام الرجال عقولها١٠٩

##  كلمه ٣٨

 متن حديث :

الزهد كلمة بين كلمتين من القران قال الله تعالى: لكيلا تاسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما اتيكم و من لم يأس على الماضى ولم يفرح بالا تى فقداخذ الزهد بطرفيه.١١٠

ترجمه :

زهد مندرج است در ميان دو كلمه از قرآن مجيد و آن اينست كه حق سبجانه و تعالى فرموده تا اندوهناك نشويد از آنچه فوت شد از شما و شاد نگرديد به آنچه عطا كرد بشما١١١ و كسى كه اندوهگين نشد بر چيز گذشته و شاد نگشت به آينده پس محقق است كه فرا گرفت زهد را به هر دو طرف آن و اخذ نمود تمام زهد را. و آنحضرت در كاغذ ابن عباس مرقوم فرمود:

اما بعد فان المرء يسره درك ما لم يكن ليفوته و يسوئه فوت مالم يكن ليدركه فليكن سرورك بمانلت من اخرتك و ليكن اسفك على مافات منها و مانلت من دنياك فلا تكثر به فرحاً و ما فاتك منها فلا تأس عليه جزعاً و ليكن همك فيما بعد الموت.١١٢

يعنى بعد از حمد و صلوات بدان بدرستيكه آدمى را مسرور و خوشنود ميسازد يافتن چيزى كه نبوده از او فوت شونده چه در قضاى الهى تقدير يافته بود كه به او برسد و اندوهناك و بد حال ميكند او را نيافتن چيزى كه بنا نبوده ادراك آن كند و آنرا بيابد چه هم بحكم قضاء الهى تقدير آن براى او نشده بوده پس بايد سرور و خوشحالى تو به آن چيزى باشد كه از آخرت بدست كنى و حزن اندوه تو بر آن چيزى باشد كه از فوائد آخرت از تو فوت شده لا جرم بدانچه از فوائد و منافع دنيا بدست آوردى زياد خوشحال مباش و آنچه از تو فوت شده از آن پس از براى آن اندوهگين و در جزع مباش و اهتمام و اندوه تو در كارى بايد كه بعد از مرگ بكار آيد ابن عباس بعد از مطالعه اين مكتوب شريف گفته كه من بعد از كلمات رسول خدا از هيچ كلامى نفع نبردم مثل آنچه از اين مكتوب نفع بردم.

## كلمه ٣٩

 متن حديث :

سوسوا ايمانكم بالصدقة و حصنوا اموالكم بالزكوة و ادفعوا امواج البلاء بالدعآء.١١٣

ترجمه :

ملك خود گردانيد ايمان خود را يعنى حفظ آن نمائيد بدادن صدقه و استوار سازيد اموال خود را از تلف شدن و دزد بردن بدادن زكوة چه آنكه هيچ مالى تلف نميشود در صحرا و دريا مگر به ندادن زكوة و دفع كنيد موجهاى درياى بلا را به دعا چه آنكه دعا سپر بلا و سلاح مؤمن است.

والدعآء يرد البلآء و قد ابرم ابراماً. يعنى در حديث است كه دعا بر طرف ميكند بلا را و حال آنكه محكم شده باشد.١١٤

## كلمه ٤٠

 متن حديث :

سيئة تسوك خير من حسنة تعجبك.١١٥

ترجمه :

گناه و سيئه كه ترا بدحال كند بجا آوردن آن و از آن پشيمان شوى بهتر است نزد خدايتعالى از حسنه و نيكوئى كه عجب آرد ترا و به آن ببالى چه آنكه ندامت بر سيئه، توبه و ما حى‏١١٦ آن است بخلاف عجب بر حسنه كه مهلك است.

و فى الحديث: ثلاث مهلكات شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه.١١٧

يعنى سه خصلت هلاك كننده آدمى است بخل يا حرصى كه اطاعت آن شود و هوى و هوسى كه دنبال آن گرفته شود و به آن خواهشها عمل شود و عجب و ناز كردن آدمى بنفس خويش.

و در خبر است كه دو نفر داخل مسجد شدند يكى عابد و ديگر فاسق چون از مسجد بيرون شدند فاسق از جمله صديقان بود و عابد از جمله فاسقان و سبب اين بود كه عابد داخل شد و به عبادت خود مى‏باليد و اين فكر بود و فكر فاسق در پريشانى از گناه و استغفار بود.١١٨

گنه كار انديشناك از خداى كه آن را جگر خون شد از سوز درد ندانست دربارگاه غنى بر اين آستان عجز و مسكينيت بسى بهتر از عابد خودنماى كه اين تكيه بر طاعت خويش كرد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرافكندگى به ز كبر و منى  |  | به از طاعت و خويشتن بينيت  |

## كلمه ٤١

 متن حديث :

شتان بين عملين عمل تذهب لذته و تبقى تبعته و عمل تذهب مؤنته و تبقى اجره.١١٩

ترجمه :

چقدر دور است ما بين دو عمل يكى آن عملى كه برود لذت آن و بماند و زر آن و آنچه تابع آنست از شقاوت اخرويه و ديگر آن عملى كه برود رنج و تعب آن و بماند مزد و ثواب آن.

## كلمه ٤٢

 متن حديث :

شر الأخوان من تكلف له.١٢٠

ترجمه :

بدترين برادران آنكس است كه براى او تكلف كرده شود براى او چه آنكه بهترين برادران آنكس است كه با او در مقام صفا و انبساط باشد و آنكس را كه بايد براى او تكلف معلوم شود كه برادر صفا و صدق نيست و كسى كه چنين باشد شر اخوانست رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

المومن يسير المونة.١٢١

يعنى مؤمن كم مؤنه است.

ابن ابى‏الحديد آورده كه شخصى ميهمان جناب سلمان رضى الله عنه شد سلمان فرمود كه اگر نبود كه رسولخداى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نهى از تكلف فرموده تكلف ميكردم براى تو پس نان و نمكى آورد ميهمان گفت اگر سعترى‏١٢٢ با نمك بود خوب بود. سلمان مطهره خود را گرو گذاشت وسعتر خريد پس از صرف طعام ميهمان گفت الحمد لله كه خدا ما را قانع گردانيد سلمان فرمود: اگر قناعت بود مطهره بگرو نميرفت.١٢٣

## كلمه ٤٣

 متن حديث :

صحة الجسد من قلة الحسد.١٢٤

ترجمه :

صحت بدن و تندرستى از كمى حسد است زيرا كه لازم حسد افراط غم و حزنست در بدن و افراط آن موجب پژمردگى و هزال شود و حسود لحظه از غم و الم خالى نيست و پيوسته به آتش حسد ميسوزد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حسود از غم شيرين خلق  |  | پياپى رود آب تلخش بحلق  |

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اقل الناس لذة الحسود.١٢٥

قال امير المؤمنين الحسود لا يسود.١٢٦

فى المثل: كفى للحسود حسده

يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه حسود لذتش از مردم ديگر كمتر است.

و امير المؤمنين عليه‌السلام فرمود كه حسود سيادت و بزرگى پيدا نميكند.

و در مثل است كه بس است براى حسود همان حسد او.

و قال الشاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اصبر على حسد الحسود فان صبرك قاتله  |  | دشمنى كالنار تأكل نفسها ان لم تجد ماتأ كله‏١٢٧  |
| الا تا نخواهى بلا بر حسود  |  | چه حاجت كه با وى كنى  |
| كه آن بخت برگشته خود در بلاست  |  | كه او را چنين دشمنى در قفا است  |

## كلمه ٤٤

 متن حديث :

الصلوة قربان كل تقى و الحج جهاد كل ضعيف لكل شى‏ء زكوة وزكوه البدن الصيام و جهاد المرئه حسن اتبعل.١٢٨

ترجمه :

نماز آنچيزيست كه به آن تقرب جويد هر پرهيزكارى و حج جهاد هر ضعيف است‏١٢٩ و از براى هر چيزى زكوة است و زكوة بدن روزه است چه آنكه زكوة در مال مستلزم نقص آنست در ظاهر و نمو آنست در باطن همچنين روزه باعث كسر قوه شهويه و غلبه قواى روحانيه و پاك شدن نفس است از كدورت شيطانيه و جهاد زن نيكوئى معاشرت او با شوهرش است زيرا كه لازمه آن جهاد كردن با نفس نافرمانست در منقاد گردانيدن آنرا در اطاعت شوهر.

## كلمه ٤٥

 متن حديث :

الطمع رق مؤبد.١٣٠

ترجمه :

طمع بندگى است پاينده زيرا كه طمع مستلزم تعبد و اطاعتست مر كسى را كه محل طمع است مادام كه طمع باقى باشد.

و نيز آنحضرت فرموده الطامع فى وثاق الذل.١٣١

يعنى آدم طمعكار در بند ذلت است.

و از حكم جامعه است الطمع فقر حاضر.١٣٢

تعفف وعش حراً و لا تك طامعاً قناعت كن اى نفس بر اندكى چرا پيش خسرو بخواهش روى و گر خود پرستى شكم طبله كن فما قطع الاعناق الا المطامع‏١٣٣ كه سلطان و درويش بينى يكى چه يكسو نهادى طمع خسروى در خانه اين و آن قبله كن و نيز امير المؤمنين عليه‌السلام فرموده: اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.١٣٤

سعدى (گويد):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى گربه در خانه زال بود  |  | روان شد بمهمانسراى امير برون  |
| غلامان سلطان زدندش به تير  |  | جست و خون از تنش ميچكيد  |
| هميگفت و از هول جان ميدويد  |  | بود من و كنج ويرانه پيرزن  |
| كه گر جستم از دست اين تيرزن  |  | نيرزد عسل جان من زخم نيش  |
| خداوند از آن بنده خرسند نيست  |  | كه پيوسته مهجور و بد حال  |
| قناعت نكوتر بدوشاب خويش  |  | كه راضى بقسم خداوند نيست  |

## كلمه ٤٦

 متن حديث :

عظم الخالق عندك يصغر المخلوق فى عينك.١٣٥

ترجمه :

بزرگى آفريدگار تو كوچك ميگرداند مخلوق را در ديده تو و در بعضى نسخ عظم بصيغه امر از باب تفعيل است يعنى بزرگ گردان خالق را در نظر اعتبار خود تا كوچك گرداند مخلوق را در چشم تو.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنين دارم از پير داننده ياد  |  | پدر از فراقش نخورد و نخفت  |
| از آنگه كه يارم كس خويش خواند  |  | بحقش كه تا حق جمالم نمود  |
| بصدقش چنان سر نهادم قدم  |  | ديگر با كسم در نيابد نفس  |
| گر از هستى خود خبر داشتى  |  | كه شوريده سر بصحرا نهاد  |
| پسر را ملامت بكردند گفت  |  | دگر با كسم آشنائى نماند  |
| دگر هر چه ديدم خيالم نمود  |  | كه بينم جهان با وجودش عدم  |
| كه با او نماند دگر جاى كس  |  | همه خلق را نيست پنداشتى  |

 آورده‏اند كه به يكى از اهل عرفان گفتند فلانى زاهد است گفت در چه چيز گفتند در دنيا گفت دنيا نزد حقتعالى به قدر پر پشه‏اى نيست پس چگونه اعتبار توان كرد زهد در او و بايد زهد در شيى‏ء موجود باشد و دنيا نزد من لاشيى‏ء است و شبهه نيست كه در نيامدن دنيا در نظر آن عارف به اين مرتبه بسبب عظمت و جلالت حقتعالى بوده در نظر او قل الله ثم ذرهم.١٣٦

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عجب دارى از سالكان طريقت  |  | خود از ناله عشق باشند مست  |
| شب و روز در بحر سودا و سوز  |  | سحرگه بگريند چندانكه آب  |
| كه باشند در بحر معنى غريق  |  | زكونين بر ياد او شسته دست  |
| ندانند زآشفتگى شب ز روز  |  | فرو شويد از ديده‏شان كحل خواب  |

## كلمه ٤٧

 متن حديث :

العفاف زينة الفقر و الشكر زينة الغنى.

ترجمه :

عفت و پارسائى زينت فقرا است و شكر زينت توانگريست.١٣٧

قالوا: العلم بغير عمل قول باطل و النعمة بغير شكر جيد عاطل.

يعنى بزرگان گفته‏اند كه علم بى‏عمل قول باطل است نعمت بدون شكر گزارى مثل گردن خالى از زينت و گلوبند است.

بدانكه عفت عبارت است از مطيع شدن قوه شهويه قوه عاقله را تا آنچه را كه امر فرمايد متابعت كند و از آنچه كه نهى كند اجتناب نمايد و چقدر شايسته است از براى شخص فقير كه عفاف را زينت خود كند و قطع طمع از خلق نمايد و التقاتى به آنچه در دست ايشانست نكند و گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما آبروى فقر و قناعت نميبريم  |  | يكى را تب آمد زصاحبدلان  |
| بگفت اى پسر تلخى مردنم  |  | شكر عاقل از دست آنكس نخورد  |
| كسى را كه درج طمع در نوشت  |  | توقع براند ز هر مجلست  |

با پادشه بگوى كه روزى مقدرست كسى گفت شكر بخواه از فلان به از جور روى ترش بردنم كه روى از تكبر بر او سركه كرد نبايد بكس عبد و چاكر نوشت بران از خودت تا نراند كست

##  كلمه ٤٨

 متن حديث :

عند تناهى الشدة تكون الفرجة و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء.١٣٨

ترجمه :

نزد پايان رسيدن سختى گشايش است و نزد تنگ شدن حلقهاى بلا آسايش است.

قال الله تعالى: قان مع العسر يسراً ان مع العسر يسراً.

يعنى حقتعالى فرموده كه بدرستيكه با دشوارى آسانى است و باز فرموده كه همانا با دشوارى آسانى است.١٣٩

و قال اميرالمؤمنينعليه‌السلام :

ان للنكبات عايات لابد ان تنتهى اليها فاذا احكم على احدكم فليطاطأ لها و ليصبر حتى يجوز فان اعمال الحيلة فيها اقبالها زائد فى مكروهها.١٤٠

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرموده كه همانا براى نكبتهاى روزگار نهايتى است كه لابد و ناچار بايد به آن نهايت برسد پس هر گاه استوار و محكم گرديد بر يكى از شماها پست كند سر خود را از براى آن و صبر نمايد تا بگذرد همانا بكار بردن حيله و تدبير در آن هنگاميكه رو نموده است زياد ميكند در مكروه آن.

ايدل صبور باش و مخور غم كه عاقبت اينشام صبح گردد و اينشب سحر شود

##  كلمه ٤٩

 متن حديث :

عيبك مستور ما اسعدك جدك.١٤١

ترجمه :

عيب تو مستور و پوشيده است ماداميكه يارى كند ترا بخت و طالع بخلاف آنكه اگر بخت بر گردد و طالع سرنگون شود محاسن حقيقى نيز عيب محسوب شود.

چنانچه آنحضرت نيز فرموده:

اذا أقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه.١٤٢

يعنى چون روى نهاد دنيا بر كسى عاريه ميدهد به او نيكوئيهاى ديگران را و چون پشت گردانيد از او ميربايد از او محاسن و نيكوئيهاى نفس او را ١٤٣.

گويند در اياميكه برامكه را بخت و طالع مساعد بود رشيد در حق جعفر بن يحيى بر مكى قسم مى‏خورد كه او افصح است از قس ابن ساعده و شجاعتر است از عامر بن طفيل و اكتب است (يعنى نويسنده‏تر است) از عبدالحميد١٤٤ و سياسى‏تر است از عمر بن الخطاب و خوش صورت‏تر است از مصعب بن زبير با آنكه جعفر خوش صورت نبود وانصح است (يعنى خيرخواه‏تر است) براى من از حجاج براى عبدالملك و سختيتر است از عبدالله بن جعفر و عفيف تر است از يوسف بن يعقوب و چون طالع ايشان سرنگون شد تمام را منكر شد حتى اوصافي كه در جعفر بود و كسى منكر آن نبود مانند كياست و سماحت او.

حاصل آنكه مردم ابناء دنيا و طالب متاع اين جهانند پس در هر كه يافتند او را دوست دارند و براى او كمالات و محاسنى نقل كنند و از عيبهاى او چشم بپوشند بلكه عيبهاى او بچشم ايشان در نيايد چه عين الرضا عن كل عيب كليلة١٤٥ پس حال مردم دنيا پرست چنان است كه شاعر گفته:

دوستند آنكه را زمانه نواخت دشمنند آنكه را زمانه فكند قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام الناس ابناء الدنيا و لا يلام الرجل على حب امه.١٤٦

٧٦) نهج البلاغه ص ١١١٥ حكمت ٦٢.

٧٧) نهج البلاغه ص ١١١٧ حكمت ٧١.

٧٨) نيك توبه كردن.

٧٩) نهج البلاغه ص ١١٨٤ حكمت ٢١٢.

٨٠) بحارالانوار ٧٥/٣٣٠.

٨١) معراج السعادة چاپ جاويدان ص ٣٤١.

٨٢) خصال صدوق ٨٤.

٨٣) خصال صدوق ٨٤.

٨٤) خصال صدوق باب الخمسة حديث ١٠.

٨٥) قال عليه‌السلام ابخل الناس بماله اجودهم بعرضه غررالحكم چاپ نجف ٩٣ با كمى تفاوت / يعنى بخيل‏ترين مردم به مالش با سخاوت‏ترين آنها است به آبروى خود.

٨٦) نهج البلاغه ص ١١٤٦ حكمت ١٢٣.

٨٧) طبيعت مرگ سرد و خشت است و طبيعت حياة گرم و تر است چنانكه معلوم است. خريف = پائيز و خزان.

٨٨) سوراخ‏هاى بينى.

٨٩) نهج البلاغه ص ١١٧١ حكمت ١٧٢ / قال عليه السلام: الحازم لم يشغله البطر بالنعمة عن العمل للعاقبة و الهم بالحادثه عن الحيلة لدفعها.

شرح نهج البلاغه ص ١١١٠ حكمت ٤٥. ٩٠) نهج البلاغه ٢٠/٣٤٣ حكمت ٩٤٢.

٩١) بحارالانوار ٧١/٣٣٨.

٩٢) نهج البلاغه ص ١١٩٣ حكمت ٢٣٢.

٩٣) شرح نهج البلاغه ث ٢٠/٣٣٤ حكمت ٨٣١.

٩٤) نهج البلاغه ص ١١٢٢ حكمت ٧٧.

٩٥) تو سخن را نگر كه حالش چيست به نگارنده سخن منگر ٩٦) در نهايه ابن اثير ماده ضل نقل شده است.

٩٧) يعنى صبح پى حاجت رفتن.

٩٨) نهج البلاغه ص ١٠٩٢ حكمت ٩.

٩٩) بحار ج ٧١ ص ٣٦٩.

١٠٠) نهج البلاغه ص ١١٥٠ حكمت ١٢٨.

١٠١) نهج البلاغه ص ١١٢٤ حكمت ٨٣.

١٠٢) يعنى راى و تدبير بر شجاعت دلاوران پيشى دارد؛ آن اول است و اين دوم.

هنگامى كه اين هر دو در شخصى آزاده گرد آيند او به بلندترين مقامها رسيده است.

١٠٣) دستان = مكر و حيله.

١٠٤) نهج البلاغه ص ١٢٦٧ حكمت ٣٧٢ با كمى تفاوت.

١٠٥) قينه بتقديم ياء بر نون كنيزك سرود گوى، و قيان بالكسر جمع آن است، و قيل كل عبد عندالعرب قين و الامه قينة.

١٠٦) بسا شخص سالمى كه ناگاه صيحه مرگ بر او زده شد، و بسا گوينده‏اى كه ديشب با او بودم شب كرد در حالى كه خواننده او نزد او بود و صبح كرد در حالى كه بر او نوحه و ندبه مى‏كردند. خوشا به حال كسى كه ميزان و ترازوى اعمالش در روزى كه پروردگارش را ملاقات مى‏كند سنگين باشد.

١٠٧) نهج البلاغه ص ١٢٥٨ حكمت ٤١٨.

١٠٨) نهج البلاغه ص ١٢٣١ حكمت ١٩٣.

١٠٩) قال عليه السلام: ثلاثة اشياء تدل على عقول اربابها: الهدية و الرسول و الكتاب و قال اذا اردت ان تختم على كتاب فاعد النظر فيه فانما تختم على عقلك.

غررالحكم چاپ نجف ص ١٦١ ترجمه حديث: سه چيز است كه بر اندازه عقل صاحبش دلالت دارد: هديه، رسول و قاصد و نامه و فرمود وقتى مى‏خواهى نامه را مهر كنى بازنگرى كن زيرا بر عقل و خرد خود مهر مى‏زنى.

ترجمه شعر: چون خواستى براى كارى قاصدى روانه كنى دقت كن و شخص شايسته‏اى را اختيار كن زيرا رسول و قاصد انسان‏ها نشان دهنده مرتبه رأى و بينش آنان است و در مورد نامه هم تأمل و تفكر كن زيرا عقل انسان به نوشته و قلم او شناخته مى‏شود.

١١٠) نهج البلاغه ص ١٢٩١ حكمت ٤٣١ و در اين چاپ به جاى (كلمة) (كله) مى‏باشد.

١١١) سوره حديد آيه ٢٣.

١١٢) نهج البلاغه ص ٨٧٣ نامه ٢٢.

١١٣) نهج البلاغه ص ١١٥٤ حكمت ١٢٨.

١١٤) مستدرك الوسائل ١/٣٦٣ با كمى تفاوت.

١١٥) نهج البلاغه ص ١١١٠ حكمت ٤٣.

١١٦) يعنى محو كننده.

١١٧) خصال ص ٨٤ باب ثلاثه ش ١١.

١١٨) كافى ٢/٣١٤.

١١٩) نهج البلاغه ص ١١٤٣ حكمت ١١٧.

١٢٠) نهج البلاغه ص ١٣٠٥ حكمت ٤٧١.

١٢١) بحار ٦٧/٣٦٢ قريب به اين مضمون را از امام صادق روايت كرده است.

١٢٢) سعتر = پودينه.

١٢٣) شرح نهج البلاغه ج ٣/١٥٥.

١٢٤) نهج البلاغه ص ١٢٠٠ حكمت ٢٤٨.

١٢٥) بحار ٧٧/١١٢.

١٢٦) شرح غررالحكم ١/٢٥٥.

١٢٧) ترجمه: بر حسد حسود صبر كن كه صبر تو كشنده اوست مانند آتش كه اگر درگيره‏اى (هيزمى) نباشد خود را مى‏خورد.

١٢٨) نهج البلاغه ص ١١٥٢ حكمت ١٣٦١.

١٢٩) در روايت بسيار وارد است كه حج جهاد ضعفا است و مائيم ضعفا، و سائل الشيعه ٥/٦٩-٧٤.

١٣٠) نهج البلاغه ص ١٧١.

١٣١) نهج البلاغه ص ١١٨٦ حكمت ٢١٧.

١٣٢) شرح غررالحكم ١/٨٢.

قال عليه السلام: ما وضع احديده فى طعام احد الا ذل: شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٩١ حكمت ٣٣٥ با كمى تفاوت.

ترجمه: هيچ كس دست خود را (از روى طمع) در طعام ديگرى ننهاد جز آنكه ذليل شد.

١٣٣) قناعت كن و آزاد زندگى كن و آزمند باش زيرا گردنها را جز طمع‏ها قطع نكرده است.

١٣٤) نهج البلاغه ص ١١٨٤ حكمت ٢١٠.

١٣٥) نهج البلاغه ص ١١٦٤ حكمت ١٢٤.

١٣٦) سوره انعام آيه ٩١.

١٣٧) نهج البلاغه ص ١١١٦ حكمت ٦٥.

١٣٨) نهج البلاغه ص ١٢٥١ حكمت ٣٤٣.

١٣٩) سوره ٩٤ آيه ٤ و ٥.

١٤٠) غررالحكم چاپ نجف ص ١١١ قريب به اين مضمون.

١٤١) نهج البلاغه ص ١١١١ حكمت ٤٨.

١٤٢) نهج البلاغه ص ١٠٩٢ حكمت ٨.

١٤٣) قال عليه السلام: ازالة الجبال اسهل من ازالة دولة قد اقبلت فاستعينوا بالله و اصبروا فان الارض الله يورثها من يشاء/ شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٦٢ حكمت ٦٥.

١٤٤) اين اشخاص در اين اوصاف هر كدام معروف و ضرب المثل بوده‏اند و عبدالحميد مستوفى مروان بن محمد است كه در كتابت و ادبيت مهارتى تمام داشته به حدى كه گفته‏اند: فتحت الكتابة بعبد الحميد و ختمت بابن العميد. و ابن العميد ابوالفضل محمد بن عميد قمى مروف به ادبيت و كمال است كه در علم فسلفه و نجوم و ادب اوحد عصر خويش بوده و او را جاحظ ثانى مى‏گفتند واز اتباع اوست اسماعيل بن عباد كه به ملاحظه مصاحبت او با ابن عميد او را صاحب بن عباده مى‏گفتند و ابن عميد را استاد نيز مى‏گفتند وقتى صاحب به بغداد سفر كرد چون مراجعت نمود گفتند بغداد را چگونه يافتى؟ گفت: بغداد فى البلاد كالاستاد فى العباد.

١٤٥) و لكن عين السخط تبدى المساويا.

١٤٦) نهج البلاغه ص ١٢٣١ حكمت ٢٩٥.

يعنى مردمان فرزندان دنيا هستند و كسى را به دوست داشتن مادرش سرزنش نمى‏كنند.

## كلمه ٥٠

 متن حديث :

الغنى الأكبر الياس عما فى أيدى الناس.١٤٧

ترجمه :

توانگرى بزرگتر و غناى اكبر بى‏نيازيست از آنچه در دست مردم است.

بدانكه استغناء و يأس از مردم از جمله اوصاف شريفه و شرف مؤمن است و غناى حقيقى عبارت از آنست.

روايتست كه مردى اعرابى موعظه‏اى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست آن سرور فرمود كه هر وقت نماز مى‏كنى نماز كسى كن كه دنيا را وداع كند زيرا كه چه ميدانى كه تا نماز ديگر خواهى بود و چون سخنى گوئى سخنى بگوى كه نبايد عذر آنرا بخواهى و مأيوس باشى از آنچه در دست مردمان است.١٤٨

و مما يروى لعبد الله المبارك الزاهد

قد ارحنا و استرحنا من غدو و رواح بعفاف و كفاف و قنوع و صلاح اگر دو گاو بدست آورى و مزرعه‏اى بدان قدر كه كفاف معاش تو ندهد هزار بار از آن به كه از پى خدمت و اتصال به امير و وزير ذى سماح و جعلنا اليأس مفتا حالأبواب النجاح‏١٤٩ يكى امير و يكى را وزير نام كنى روى و نان جوى از يهود وام كنى كمرببندى و برنا كسى سلام كنى

##  كلمه ٥١

 متن حديث :

الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله و لم بؤيسهم من روح الله و لم يؤمنهم من مكر الله.١٥٠

ترجمه :

دانا و تمام دانا كسى است كه نوميد نگرداند مردمان را از رحمت و آمرزش خدا و مأيوس نگرداند ايشانرا از راحت و آسايش از خدا و ايمن نگرداند ايشان را از عقوبت و عذاب خدا.

پس بر حكيم آگاه لازم است كه مرض هر نفسى را تشخيص نمايد و به دواى مخصوص آن آنرا معالجه نمايد پس كسى را كه خوف غلبه كرده بر رجاء معالجه نمايد و كسى را كه امانى و رجاهاى كاذبه غلبه كرده و به اين سبب دلير گشته و روى به گناه و معاصى آورده مانند اكثر مردمان او را به تازيانه خوف تأديب كند و هر گاه از وعد گويد از وعيد نيز نقل كند و هر گاه وصف جنت نمايد از جحيم نيز ذكر كند چنانچه در قرآن مجيد هر جا ترغيب است با او ترهيب است و هر كجا بشارت است مرادف با نذارت است و اگر وعد است مقابل او وعيد است اگر غفور رحيم است شديد العقاب است اگر لا تقنظوا من رحمة الله است‏١٥١ فلا يأمن مكرالله‏١٥٢ است و هكذا چنانچه بر متأمل بصير مخفى نيست و فى دعاء الافتتاح: و ايقنت انك انت ارحم الراحمين فى موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبين فى موضع النكال و النقمة.

يعنى در دعاى افتتاح است كه من يقين دارم اي خدا كه تو در مقام عفو و رحمت ارحم الراحمين ميباشى و در مقام عذاب عقوبت از همه عقوبت كنندگان سخت‏تر ميباشى.

## كلمه ٥٢

 متن حديث :

فوت الحاجة اهون من طلبها الى غير اهلها.١٥٣

ترجمه :

فوت شدن حاجت آسانتر است از طلب نمودن از غير اهلش.

و مطلب معلوم است كه نرسيدن شخص به حاجت خود بهتر است از طلب كردن آنرا از مردمان لئام بى‏اصل و نشان زيرا كه در آن طلب غالباً عدم وصول است به حاجت و معهذا موجب زيادتى ذل سؤال است از ايشان و گاهى شود كه زخم زبانى به آن علاوه كنند و لهذا گفته‏اند: الموت احلى من سؤال اللئام‏١٥٤ پس شايسته است كه قانع و عالى همت باشد و از اشخاص لئام و تازه به دولت رسيدگان و امثال ايشان حاجت نخواهد.

محالست اگر سفله قارون شود كمالست در نفس مرد كريم وگر خود نيابد جوانمرد نان اقسم بالله لمص النوى احسن بالأنسان من ذلة فاستغن بالله تكن ذالغنى طوبى لمن يصبح ميزانه حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مريز كه طبع لئيمش دگرگون شود گرش زر نباشد چه نقصان و سيم مزاجش توانگر بود همچنان و شرب ماء القلب المالحة و من سؤال الأوجه الكالحة مغتبطاً بالصفقة الرابحة يوم يلاقى ربه راجحة حاجت آن به كه بر قاضى حاجات بريم حكماء فرموده‏اند اگر آب حيات به آب رو فروشند دانا نخرد كه مردن به علت، به از زندگانى به مذلت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| براى نعمت دنيا كه خاك بر سر آن  |  | بيك دو روزه رود نعمتش زدست  |
| ولى منه ز منت هر سفله بار بر گردن  |  | بماندت ابدالدهر عار بر گردن  |

## كلمه ٥٣

 متن حديث :

فى تقلب الاحوال علم جواهر الرجال.١٥٥

ترجمه :

در گردش احوال چون انتقال از بلندى به پستى و از اقبال به ادبار و از غنى به فقر و هكذا به عكس و همچنين در نزول شدائد و محن معلوم ميشود جواهر مردمان چه گردش روزگار به منزله بوته امتحان است كه آنچه در كمون آدمى است ظاهر ميكند. فعند الامتحان يكرم الرجل اويهان.١٥٦

به ايام تا بر نيايد بسى لا تحمدن امرء حتى تجربه نشايد رسيدن به غور كسى و لا تذمنه الا بتجريب‏١٥٧ نه هر كه بصورت نيكو است سيرت زيبا در اوست كار اندرون دارد نه پوست. توان شناخت به يكروز در شمايل مرد ولى زباطنش ايمن مباش و غره مشو كه تا كجاش رسيده است پايگاه علوم كه خبث نفس نگردد به سالها معلوم

##  كلمه ٥٤

 متن حديث :

قلة العيال احد اليسارين و التودد نصف العقل والهم نصف الهرم.١٥٨

ترجمه :

كمى اهل و عيال يكى از دو توانگريست در مال زيرا كه هر كه را اندك باشد عيال او عيش او آسانتر باشد و معشيت او واسع، همچنانكه در كثرت مال حال بر اين منوال است، دو دوستى با مردم و حسن معاشرت با ايشان نصف عقل است يعنى تصرف عقل عملى در تدبير كار معاش، و غم و اندوه نصف پيريست زيرا كه پيرى يا بسبب طبيعت و سن است يا بسبب امر خارجى كه آن حزن و خوف باشد فحينئذ هم و غم قسيم طبيعى پيرى و يك قسم از اسباب خارجى آنست.

## كلمه ٥٥

 متن حديث :

القناعة مال لا ينفد.١٥٩

ترجمه :

قناعت كه مساهله در اسباب معاش باشد مالى است كه فانى نميشود و گنجى است كه تمام نميشود و قناعت فضيليتى است كه همه فضائل به آن منوط بلكه راحت دنيا و آخرت به آن مربوط است.

سعدى گويد: كه ده آدمى از سفره‏اى بخورند و دو سگ بر لاشه‏اى بسر نبرند حريص با جهانى گرسنه است و قانع به نانى سير.

حكما گفته‏اند: كه درويشى به قناعت به از توانگرى به بضاعت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كاسه چشم حريصان پرنشد  |  | تا صدف قانع شد پر در نشد  |

خبر مشهور است: عز من قنع وذل من طمع.١٦٠

و لقد اجاد الطغرائى:

فيم اقتحامك لج البحر تركبه ملك القناعة لا يخشى عليه ولا ترجوا البقآء بدار لاثبات لها و انت يكفيك منها مصة الوشل يحتاج فيه الى الأنصار و الخول فهل سمعت بظل غير منتقل‏١٦١ سعدى (گويد):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قناعت توانگر كند مرد را  |  | كسى سيرت آدمى گوش كرد  |
| مشو تابع نفس شهوت پرست  |  | چه سيراب خواهى شد از آب جوى  |
| مرو در پى هر چه دل خواهدت  |  | كند مرد را نفس اماره خوار  |
| و گر هر چه باشد، مرادش برى  |  | قناعت سرافرازد اى مرد هوش  |
| خبر كن حريص جهانگرد را  |  | كه اول سگ نفس خاموش كرد  |
| كه هر ساعتش قبله ديگر است  |  | چرا ريزى از بهر برف آبروى  |
| كه تمكين تن نورجان كاهدت  |  | اگر هوشمندى عزيزش مدار  |
| ز دوران بسى نامرادى برى  |  | سر پر طمع بر نيايد ز دوش  |

قال عليه‌السلام الصبر مطية لا تكبو و القناعة سيف لا ينبو.١٦٢

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: كه صبر مركوبى‏است كه بر روى در نميافتد و قناعت شمشيرى است كه كند نميشود.

## كلمه ٥٦

 متن حديث :

قيمة كل امرى‏ء ما يحسنه.١٦٣

ترجمه :

قيمت هر مردى و مرتبه هر شخصى همان چيزيست كه نيكو ميداند آنرا از هنر و علم و عرفان غرض تحريص و ترغيب بر كسب كمالات نفسانيه و صناعات و نحو آنست چه آنكه هر كس كمال و صنعتش عظيمتر است رفعتش در نفوس مردم زيادتر است و اين مطلب مسلم و مشاهده است.

قال الخليل بن احمند رضى الله عنه افضل كلمة يرغب الانسان الى طلب العلم و المعرفة قول امير المؤمنين عليه‌السلام :

قدر كل امرء ما يحسن‏١٦٤ يعنى خليل بن احمد گفته كه بهتر كلمه كه ترغيب كند آدمى را بسوى طلب علم و معرفت قول اميرالمؤمنينعليه‌السلام استكه قدر هر مردى همانچيزيست كه نيكو ميداند.١٦٥

## كلمه ٥٧

 متن حديث :

كفاك ادباً لنفسك اجتناب ما تكرهه لغيرك.١٦٦

ترجمه :

بس است تو را از براى ادب كردن نفس خود دورى كردن از آنچه مكروه ميشمرى از غير خودت.

حاصل آنكه هر كه طالب سعادت نفس و تهذيب اخلاق است بايد ديگران را آئينه عيوب خود كند و آنچه از ايشان سر زند تأمل در حسن و قبح آن كند و بقبح هر چه بر خورد بداند كه چون آن عمل از خود او سر زند نيز قبيح است و بحسن هر چه بر خورد بداند كه اين عمل از خود او نيز حسن است پس در ازاله قبايح خود بكوشد و در تحصيل اخلاق حسنه سعى بليغ نمايد.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم السعيد من وعظ بغيره.١٦٧

يعنى نيكبخت كسى است كه پند داده شود بغير خود يعنى پند بگيرد از پندي كه بغير او دهند.

لقمان حكيم را گفتند ادب از كه آموختى فرمود از بى‏ادبان كه هر چه از فعل ايشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهيز كردم.١٦٨

## كلمه ٥٨

 متن حديث :

كم من اكلة منعت اكلات.١٦٩

ترجمه :

بسا يكبار خوردنى يا خوردن يك لقمه كه مانع شود از خوردنهاى بسيار

اين مثال كسى است كه افراط كند در خوردن طعامى به حيثيتى كه بيمار گردد پس از خوردن پس از خوردن طعامهاى بسيار ديگر ممنوع شود.

و حريرى در مقامات معنى همين كلام مبارك را اخذ كرده در آنجا كه گفته: يارب اكلة هاضت الا كل و منعة مآ كل.

اى بسا يك بار خوردنى يا خوردن يك لقمه كه درهم شكست استخوان را ناگوار شد خورنده را و مانع شد او را از خوراكهاى ديگر.١٧٠

و ابن علاف شاعر نيز در مرثيه هر (گربه) همين معنى را آورده:

اردت ان تأكل الفراخ ولا يا من لذيذ الفراخ اوقعه كم اكلة خامرث حشاشره شكم بند دست است و زنجير پاى سراسر ملخ شد شكم لاجرم برو اندرونى بدست آر پاك شكم بنده بسيار بينى خجل ياكلك الدهر اكل مضطهد و يحك هلا قنعت بالغدد فاخرجت روحه من الجسد١٧١

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شكم بنده كمتر پرستد خداى  |  | بپايش كشد مور كوچك شكم  |
| شكم پر نخواهد شد الا بخاك  |  | شكم پيش من تنگ بهتر كه دل  |

رنجورى را گفتند دلت چه ميخواهد گفت آنكه دلم هيچ نخواهد.

و فى معنى كلامه عليه‌السلام قوله عليه‌السلام ايضاً: كم من شهوة ساعة اورثت حزناً طويلاً.١٧٢

يعنى بسا شهوت يك ساعتى كه سبب حزنهاى طولانى شود.

## كلمه ٥٩

متن حديث :

كن فى الفتنة كابن اللبون لا ظهر فيركب و لا ضرع فيحلب.١٧٣

ترجمه :

باش در زمان فتنه‏١٧٤ مانند بچه شتري كه داخل در سن سه سالگى شده باشد كه نه پشتى است او را كه به سوارى او كوشند و نه پستانى كه از آن شير دوشند.

حاصل آنكه در فتنه داخل مشو و بقوت بازو و مال همراهى مكن و چنان باش كه از تو انتفاعى نبرند چه بسا شود كه خونها ريخته شود و مالها غارت گردد و عرضها بباد رود و تو در آن شريك شوى و خسران دنيا و آخرت برى.

در احاديث معتبره وارد شده كه هر كه اعانت كند بر قتل مؤمنى به نيم كلمه باشد روز قيامت بيايد در حالتيكه ما بين ديدگان او نوشته باشد ايس من رحمة الله يعنى اين مأيوس است از رحمت واسعه الهى.

## كلمه ٦٠

 متن حديث :

لاترى الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً.١٧٥

ترجمه :

نمى‏بينى نادان را مگر بسبب جهالت يا از حد درگذرنده است يا تقصير كننده و اين هر دو طرف عدولند از عدالت بخلاف دانا كه اختيار مى‏كند وسط را كه آن حد اعتدال است.

بدانكه اوصاف حميده حكم وسط دارند كه انحراف از آنها يا بطرف افراط يا تفريط هر كدام كه باشد مذموم و از اخلاق رذيله است پس در مقابل هر جنسى از صفات فاضله دو جنس از اوصاف رذيله متحقق خواهد گشت چنانچه در مقابل حكمت جربزه و بلاهت است و مقابل شجاعت تهور و جبن و مقابل عفت شره و خمود و مقابل عدالت ظلم و تمكين ظالم است بر خود و هكذا.

## كلمه ٦١

 متن حديث :

لا تستحى من اعطآء القليل فان الحرمان اقل منه.١٧٦

ترجمه :

حيا مكن از دادن چيز كم بدرستيكه نوميدى كمتر است از آن و حقارت آن بيشتر است.

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تردوا السآئل ولو بشق تمرة١٧٧ و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايضاً: اتق النار ولو بشق تمره فان لم تجد فبكلمة طيبة.١٧٨

يعنى بپرهيزيد از آتش برد نكردن سائل و اگر چه به نصف خرمائى باشد و اگر آنرا نيافتى پس بكلام خوشى رد كن او را.

## كلمه ٦٢

 متن حديث :

لا تصحب المآئق فانه يزين لك فعله و يود ان تكون مثله.١٧٩

ترجمه :

مصاحبت و رفاقت مكن با احمق بيخرد چه آنكه او زينت ميدهد در نظر تو كار خود را و دوست ميدارد كه تو نيز مانند او باشى زيرا كه احمق تصور نميكند نقصان خود را بلكه خيال ميكند كه نفس او كامل است و هر كسى دوست دارد كه رفيقش خودش باشد در اخلاق و افعال.

و لهذا رسولخدا فرموده: المرء على دين خليله.١٨٠

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رقم بر خود به نادانى كشيدى  |  | كه نادانرا بصحبت برگزيدى  |
| طلب كردم زدانائى يكى پند  |  | مرا فرمود با نادان مپيوند  |
| كه گر داناى دهرى خر بباشى  |  | و گر نادانى ابله‏تر بباشى  |

قال ارسطا طاليس: العاقل يوافق العاقل و اما الجاهل فلا يوافق العاقل و لا الجاهل كما ان الخط المستقيم ينطبق على المستقيم و اما المعوج فلا ينطبق على المعوج ولا المستقيم.

يعنى ارسطا طاليس گفته كه عاقل موافقت ميكند با عاقل و اما جاهل پس موافقت نميكند با عاقل و نه با جاهل چنانچه خط راست موافق ميشود با خط راست ديگر و اما خط كج پس موافق نميشود بر كج و نه بر راست.

طغرائى گفته:

وشان صدقك عند الناس كذبهم و هل يطابق معوج بمعتدل كلمه ٦٣: متن حديث :

لا غنى كالعقل و لا فقر كالجهل و لا ميراث كالادب ولا ظهير كالمشاورة.١٨١

ترجمه :

نيست هيچ غنى و توانگرى مانند عقل و نيست هيچ فقرى مانند جهل و نادانى و نيست هيچ ميراثى همچو ادب و نيست هيچ پشت و ياورى مانند مشورت كردن در كارها با اهل دانش چنان گفته شده.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به هنگام تدبير يك رأى نيك  |  | به از صد سپاهى چه درياى ريگ  |
| الاياعين لاترق وجودى  |  | الاياعين لاترق وجودى  |

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما خاب من استخار ولاندم من استشار.١٨٢

يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه نوميد نشد كسي كه طلب خير از خدا كرد و پشيمان نشد كسي كه در كار مشورت كرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه بى‏مشورت كند تدبير  |  | غالبش بر هدف نيايد تير  |
| بيخ بى‏مشورت كه بنشانى  |  | برنيارد بجز پشيمانى  |

## كلمه ٦٤

: متن حديث :

لا يترك الناس شيئاً من امر دينهم لاستصلاح دنياهم الا فتح الله عليهم بما هو اضر منه.١٨٣

ترجمه :

ترك نميكنند مردمان چيزي را از كار دينشان براى اصلاح امر دنياى خودشان مگر آنكه ميگشايد خدايتعالى برايشان چيزي را كه ضررش زيادتر باشد از آن مقدار جزئى كه فاسد ميشد از امر دنياى او اگر بكار آخرت مي پرداخت.

و اين مثل آنست كه بسيار مى‏بينيم از كسبه و تجار و بازاريان كه مشغول به معامله و سوداگرى ميشوند و نماز خود را كه اين همه تأكيد در باب محافظت آن وارد شده تأخير مياندازد و در آخر وقت نمازى به تعجيل و بسا شود بدون طمأنينه بجا مي آورند و گاه ميشود كه نماز از ايشان فوت شود و مسلم است كه افساد امر آخرت ضررش زيادتر است از ضرر دنيا.

## كلمه ٦٥

 متن حديث :

لا يستقيم قضآء الحوايج الا بثلاث: باستصغارها لتعظم و باستكتامها لتظهر و بتعجيلها لتهنأ.١٨٤

ترجمه :

استقامت پيدا نميكند قضاء حوائج محتاجين مگر به سه چيز:

اول به كوچك شمردن آن حاجت تا بزرگ شود چه آنكه كسي كه به اين مرتبه از علو همت رسيد كه حاجتها را كوچك بشمرد معروف بسماحت و كبر نفس ميشود لاجرم عطايش بزرگ و مشهور ميشود بخلاف آنكه اگر بزرگ شمارد و منت بگذارد فان من عدد نعمه محق كرمه‏١٨٥ يعنى كسيكه در مقام منت گذاردن بشمرد احسان و نعم خود را هر آينه باطل و نابود ميگراند كرم خود را.

دوم آنكه پنهان كند آن حاجت را كه برآورده و عطائى را كه نموده، تا ظاهر شود چه آنكه حقتعالى جميل افعال بندگان را ظاهر ميفرمايد چنانچه در دعاى اهلبيت است يا من اظهر الجميل وستر القبيح يعنى اى آن كسيكه ظاهر گردانيد عمل نيك بندگان را و پنهان كرد كار زشت ايشان را.

سوم آنكه بشتابد در قضاى حاجات تا گوارا شود بر طالبان چنانچه گفته‏اند: و خير الخير ما كان عاجله يعنى بهترين نيكيها كه در حق كسى كنند آنست كه در آنچيزى كه ميرسانند به او تعجيل كنند.١٨٦

## كلمه ٦٦

 متن حديث :

لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما عند الله اوثق منه بما فى يده.١٨٧

ترجمه :

تصديق نميتوان كرد ايمان بنده را تا وقتى كه باشد به آنچه كه نزد خدا است استوارتر از آنچه كه در دست اوست.

حاصل آنكه ايمان يقينى وقتى است كه بنده به وعده‏هاى خدا و به آنچه در نزد او است اطمينانش زيادتر باشد از آنچه در دست دارد.١٨٨

و قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من احب ان يكون اغنى الناس فليكن بما فى يد الله اوثق منه بما فى يده.١٨٩

يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده كسيكه دوست دارد كه بى‏نيازترين مردم باشد بايد به آنچه كه در نزد خدا است وثوقش زيادتر باشد از آن چيزيكه در دست خود دارد.

## كلمه ٦٧

متن حديث :

لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.١٩٠

ترجمه :

معدوم نمى‏سازد بلكه هميشه خواهد يافت شخص صبر كننده ظفر يافتن به مطلوب خود را و اگر چه طول بكشد زمان صبر.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يطالبه بگذرد اين روزگار تلخ‏تر از زهر  |  | بالظفر بار دگر روزگار چون شكر آيد  |

انى رايت و للايام تجربة و قل من جد فى امر صبر و ظفر هر دو دوستان قديمند للصبر عاقبة محمودة الاثر فاستصحب الصبر الا فاز بر اثر صبر نوبت ظفر آيد حكما گفته‏اند: كه صبر بر دو قسم است:

صبر جسمى و آن تحمل مشتقها بقدر قوه بدنيه مثل صبر بر راه رفتن و حمل چيز سنگين و صبر بر مرض و تحمل مشقت ضرب و قطع و اين چندان فضيلتى ندارد.

قسم دوم صبر نفس است كه بر آن فضيلت تعلق ميگيرد و آن بر دو نوع است:

اول صبر از مشتهيات خود و آنرا عفت گويند دوم صبر بر تحمل مكروه يا محبوب و مختلف ميشود اسم آن بحسب مقامات آن پس اگر در مقام نزول مصيبت باشد آنرا صبر گويند، و مقابل آن جزع و هلع است، و اگر در مقام حرب باشد آنرا شجاعت گويند كه ضدش جبن است، و اگر در مقام غضب باشد آنرا حلم گويند و مقابلش استشاطه‏١٩١ است، و اگر صبر از فضول عيش باشد آنرا قناعت و زهد گويند و در مقابل آن حرص و شره است، الى غير ذلك.

و لهذا آيات و اخبار در فضيلت صبر زياده از حد احصا وارد شده.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالصبر يتوقع الفرج و من يدمن قرع الباب يلج.١٩٢

يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه صبر انتظار فرج است و كسى كه پيوسته بكوبد درى را آخرالأمر در آنجا داخل ميشود.

و قال اميرالمؤمنينعليه‌السلام من ركب مطية الصبر اهتدى الى ميدان النصر.١٩٣

على عليه‌السلام فرموده: كه كسى سوار شود بر شتر صبر و شكيبائى راه مييابد به ميدان نصرت و يارى.

## كلمه ٦٨

 متن حديث :

لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.١٩٤

ترجمه :

زبان خردمند در پس دل او است يعنى عاقل اول تأمل نمايد در كلامى كه ميخواهد بگويد و آنرا به سنجد و نيك و بد آنرا ملاحظه نمايد بعد از آن اظهار كند و لكن احمق به عكس است دلش در پس زبانش است اول ظاهر سازد قول خود را و بعد از آن تأمل نمايد.

و به همين معنى است قول آن حضرت قلب الاحمق فى فيه و لسان العاقل فى قلبه.١٩٥

دل احمق در دهانش است و زبان عاقل در دلش حاصل آنكه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخندان پرورده پير كهن  |  | مزن بى‏تأمل بگفتار دم  |
| بينديش وانگه برآور نفس  |  | بينديشد آنگه بگويد سخن  |
| نكو گوى اگر دير گوئى  |  | كه گويند بس و نيز آن  |

حضرت فرموده: اللسان سبع ان خلى عنه عقر.١٩٦

زبان درنده ايست كه اگر بحال خودش گذاشته شود مثل درندگان بگيرد و بگزد.

زبان بسيار سر بر باد داده است زبان ما را عدوى خانه زاد است

##  كلمه ٦٩

 متن حديث :

لكل امرى‏ء فى ماله شريكان الوارث و الحادث.١٩٧

ترجمه :

از براى هر شخصى در مال او دو شريك است يكى وارث كه مال را ميبرد و ديگرى حوادث روزگار كه مفنى مال است پس آدم عاقل آنست كه پيش از آنكه شركاء او اموال او را ببرند براى آخرت خود كارى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برگ عيشى بگور خويش فرست  |  | معشر كس نيارد ز پس تو پيش فرست  |

خذمن تراثك ما استطعت فانما لم يقض حق المال الا شركاؤك الايام والوارث نظروا الزمان يعيث‏١٩٨ فيه فعاثوا(١٩٩) و هم از كلمات مبارك آن حضرت است:

بشر مال البخيل بحادث او وارث.٢٠٠

پس اى عزيز ارجمند هرگز بمال دنيا دل مبند. و بدانكه مال از بهر آسايش عمر است نه عمر از بهر گرد كردن مال چنانچه عاقلى را پرسيدند كه نيكبخت كيست و بدبخت چيست گفت نيكبخت آنكه خورد و كشت و بدبخت آنكه مرد و هشت حضرت موسى عليه‌السلام قارون را نصيحت كرد كه احسن كما احسن الله اليك.٢٠١ نشنيد و عاقبتش شنيدى كه از اندوخته بدو چه رسيدى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كسى نيك بيند بهر دو سراى  |  | كه نيكى رساند بخلق خداى  |
| كرامت جوانمردى و نان دهى است  |  | مقالات بيهوده طبل تهى است  |
| چه مردان ببر رنج و راحت رسان  |  | مخنث خورد دست رنج كسان  |
| زنعمت نهادن بلندى مجوى  |  | كه ناخوش كند آب استاده بوى  |
| ندانست قارون دنيا پرست  |  | كه گنج سلامت بكنج اندر است  |

## كلمه ٧٠

 متن حديث :

لكل مقبل ادبار و ما ادبر فكان لم يكن.٢٠٢

ترجمه :

از براى هر اقبال كننده‏اى ادبار است و آنچه پشت كرد و رفت گوئيا هرگز نبوده.

پس عاقل بايد به اقبال دنيا مغرور نشود و در همان حين مهياى ادبار و پشت كردن او باشد.

قال الشاعر:

ما طار طير و ارتفع الا كمن طار وقع‏٢٠٣ و كان الحسن بن على عليه‌السلام كثيراً ما يتمثل

يا اهل لذات دنيا لابقاء لها منه بر جهان دل كه بيگانه‏ايست نه لايق بود عيش با دلبرى بر مرد هشيار دنيا خس است ان اغتراراً بظل زايل حمق‏٢٠٤ چه مطرب كه هر روز در خانه‏ايست كه هر بامدادش بود شوهرى كه هر مدتى جاى ديگر كس است

##  كلمه ٧١

 متن حديث :

ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء لما عندالله و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالاً على الله سبحانه.٢٠٥

ترجمه :

چه نيك است فروتنى كردن توانگران براى فقراء و بيچارگان بجهت آن ثوابى كه در مقابل آن تواضع است نزد خداوند منان و بهتر از اين فقيران است بر توانگران بجهت اعتماد كردن بر خداوند رحمن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تواضع ز گردن فرازان نكو است  |  | گدا گر تواضع كند خوى است  |
| بزرگان نكردند در خود نگاه  |  | خدابينى از خويشتن بين مخواه  |
| بلندى چو خواهى تواضع گزين  |  | كه آن بام را نيست سلم‏٢٠٦ جز اين  |

ندانم كجا ديدم اندر كتاب كه خضر از حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه پرسيد كه بهترين اعمال چيست فرمود بذل اغنياء بر فقراء بجهت رضاى خدايتعالى پس فرمود و از آن بهتر ناز و تكبر فقراء است بر اغنياء از راه اعتماد و وثوق بخدا، جناب خضر گفت اين كلامى است كه بايد به نور بر صفحه رخسار حور نوشت.٢٠٧

آورده‏اند كه حاتم طائى را گفتند از خود بلند همت‏تر در جهان ديده‏اى گفت بلى روزى چهل شتر قربانى كرده بودم و امرائى از هر خيلى به مهمانى خوانده به گوشه صحرائى بيرون رفتم خاركشى را ديدم كه پشته خارى فراهم آورده و آهنگ شهر كرده گفتم اى پير چرا به مهمانى حاتم نروى كه خلقى بر سماط او گرد آمده‏اند گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه نان از عمل خويش خورد  |  | منت حاتم طائى نبرد  |

پس انصاف دادم و او را به همت و جوانمردى از خود برتر خواندم.

## كلمه ٧٢

متن حديث :

ما اضمر احد شيئاً الا ظهر فى فلتاب لسانه و صفحات وجهه‏.٢٠٨

ترجمه :

در دل نميگيرد هيچكس چيزى را مگر آنكه ظاهر ميشود در گفتارهاى زبان كه بى‏انديشه و تفكر از او صادر شود در وقت غفلت او و در صفحه‏هاى رخسار او چه وجود لسانى و وجهى مظهر وجود ذهنى است و اين مطلب مطابق تجربه است. شاعر عرب گفته:

تخبرنى العينان ما القلب كاتم گر نهاندارد كسى سرى توان در يافتن و ما جن بالبغضاء و النظر الشزر در كنار روى آنكس يا در اثناى زبان

##  كلمه ٧٣

متن حديث :

ما آكثر العبر و اقل الاعتبار.٢٠٩

ترجمه :

چه بسيار است مواضع عبرت و پند و اندك است عبرت گرفتن از آن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كاخ جهان پر است ز ذكر گذشتگان  |  | لكن كسيكه گوش كند اين ندا كم است  |

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال.٢١٠

يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه غافلترين مردم كسى است كه پند نگيرد بسبب تغير دنيا از حالى بحالى.٢١١

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كه را دانى از خسروان عجم  |  | كه بر تخت و ملكش نيامد زوال  |
| كرا جاودان ماندن اميد هست  |  | زعهد فريدون ضحاك و جم  |
| نماند مگر ملك ايزد تعال  |  | كه كس را نبينى كه جاويد هست  |

نقل است كه چون مرده را از منزلش حركت ميدهند به قبرستان ببرند رو به اهل و عيال خود ميكند و ميگويد: يا اهلى اولادى لا تلعب بكم الدنيا كما لعبت بى يعنى اى اهل و اولاد من دنيا شما را فريب ندهد چنانكه مرا فريب داد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه ما را بغفلت بشد روزگار  |  | تو بارى دمى چند فرصت شمار  |

١٤٧) نهج البلاغه ص ١٢٤٤ حكمت ٣٢٦.

١٤٨) بحار ٨٤/٢٣٧ با كمى تفاوت.

١٤٩) يعنى با عفاف و كفاف و قناعت، خود را از اينكه صبح و شام در خانه امير و وزير برويم راحت كرديم و نوميدى از مرم را كليد رستگارى قرار داديم.

١٥٠) نهج البلاغه ص ١١٢٦ حكمت ٨٧.

١٥١) سوره ٣٩ آيه ٥٣.

١٥٢) سوره ٧ آيه ٩٩.

١٥٣) نهج البلاغه ص ١١١٥ حكمت ٦٣.

١٥٤) يعنى مرگ از سؤال و درخواست از لئيمان شيرين‏تر است.

قال عليه السلام: اذل الناس معتذر الى الئيم.شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٠٤ حكمت ٤٧٩ يعنى خوارترين مردم كسى است كه از شخص لئيمى عذرخواهى كند.

١٥٥) نهج البلاغه ص ١١٨٣ حكمت ٢٠٨.

١٥٦) روت ام هانى بنت ابى‏طالب عليه‌السلام عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انه قال: ياتى على الناس زمان اذا سمعت باسم الرجل خير من ان تلقاه فاذا القيته خير من ان تجربه و لو جربته اظهر لك احوالاً دينهم دراهمهم و همتهم بطونهم و قبلتهم نساؤهم يزكعون للرغيف و يسجدون للدرهم حيارى سكارى لا مسلمين و لا نصارى بحار الانوار ج ٧٤ ص ١٩٦.

١٥٧) هيچ كسى را تا نيازمائى ستايش مكن و نيز بدون آزمودن كسى را نكوهش مكن.

١٥٨) نهج البلاغه ص ١١٥٣ حكمت ١٣٥.

١٥٩) نهج البلاغه ص ١١١٣ حكمت ٥٤.

١٦٠) جمله اول در شرح غررالحكم ٤/٤٧٤ و جمله دوم با كمى تفاوت در ٥/٤٥١ مى‏باشد.

١٦١)يعنى بجهت چه ميافكنى خود را در لجه دريا و مى‏نشينى بر آن و حال آنكه كفايت ميكند تو را از آن مكيدن آب اندكى همانا سلطنت قناعت خوف و ترسى نيست براى آن و احتياج ندارد بانصار و نگاهدارنده، آيا اميد دارى باقى ماندن دردار دنيا را كه ابداً ثبات و دوامى ندارد و مثل سايه ميماند پس آيا شنيده كه سايه ثابت بماند و از جاى خود منتقل نشود.

١٦٢) كنزالفوائد ص ٥٨.

١٦٣) نهج البلاغه ص ١١٢٢ حكمت ٧٨.

١٦٤) غرر الحكم چاپ نجف ص ٢٣٥ و در اين حديث (مايحسنه) دارد.

١٦٥) قال عليه السلام: قبيح بذى العقل ان يكون بهيمة و قد امكنه ان يكون انساناً و ان يكون انساناً و قد امكنه ان يكون ملكاً و ان يرضى لنفسه بقنيه معارة و حياة و له ان يتخذ مخلدة و حياة مؤبدة.

شرح نهح البلاغه ٢٠/٣٠٦ حكمت ٥٠٨.

ترجمه: براى عاقل زشت است كه حيوان باشد با اينكه مى‏تواند انسان باشد؛ و يا انسان باشد حال آنكه مى‏تواند فرشته باشد و يا راضى شود براى خود به زندگى موقت و عاريت در صورتى كه مى‏تواند زندگى جاويدان داشته باشد.

١٦٦) نهج البلاغه ص ١٢٧٨ حكمت ٤٠٤.

١٦٧) بحار ٧٧/١١٥ و ١١٦ و نهج البلاغه ص ٢٠٨.

١٦٨) قال عليه السلام: عليك بمجالسة اصحاب التجارب فانها تقوم عليهم باغلى الغلاء و تأخذها منهم بارخص الرخص.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٤٣٥.

يعنى نتائيج تجربت آنان بسيار گران بدست آمده و تو نيك ارزان مى‏ستانى (شعرانى).

١٦٩) نهج البلاغه ص ١١٦٨ حكمت ١٦٢.

١٧٠) قال عليه السلام: ينبغى للعاقل ان يتذكر عند حلاوة الغذاء مرارة الدواء شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٧٢ حكمت ١٤٩.

يعنى سزاوار است عاقل را كه نزد شيرينى غذاء تلخى دوا را هم ياد آورد.

قال عليه السلام: من كان همته ما يدخل جوفه كانت قيمته ما يخرج منه. شرح نهج البلاغه ٢٠/٣١٩ ترجمه: كسى كه همش همان است كه مى‏خورد ارزش او همان است كه از او خارج مى‏شود.

١٧١) ترجمه: خطاب به گربه مى‏گويد: مى‏خواستى جوجه پرندگان را بخورى و روزگار تو را مظلومانه نخورد.

اى كه جوجه‏هاى لذيذ از هستى ساقطت كرد و اى بر تو چرا به غده‏هاى اضافى قناعت نكردى.

چه بسا لقمه‏هايى كه وارد معده آدم طماع شد و روح او را از كالبدش خارج ساخت.

١٧٢) بحار ج ٧٨ ص ٤٥.

١٧٣) نهج البلاغه ص ١٠٨٨.

١٧٤) فنته آنجا است كه حق و باطل روشن نباشند يا هر دو فرقه باطل باشند.

١٧٥) نهج البلاغه ص ١١١٦ حكمت ٦٧.

١٧٦) نهج البلاغه ص ١١١٥ حكمت ٦٤.

١٧٧) سفينة البحار ١/٥٨٥.

يعنى سائل را رد نكنيد اگر چه به نصف خرما باشد.

١٧٨) -

١٧٩) نهج البلاغه ص ١٢٢٨ حكمت ٢٨٥.

١٨٠) بحار الانوار ٧٤/١٩٢.

قال عليه السلام:اياك و صاحب البوس فانه كالسيف المسلول يروق منظره و يقبح اثره.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٧٣ حكمت ١٥٧ با كمى تفاوت.

ترجمه: از همنشين بد بپرهيز كه مثل شمشير خوش منظر و بد اثر است.

قال عليه السلام: الصاحب كالرفعة الثوب فاتخذه مشاكلاً.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٠٩ حكمت ٥٤٠.

ترجمه: دوست و مصاحب مانند وصله لباس است پس همرنگ و مناسب اختيار كن.

١٨١) نهج البلاغه ص ١١١٢ حكمت ٥١.

١٨٢) بحار ٩١/٢٢٥ و تحف العقول ١٤٧. در اين دو كتاب (ماحار) به جاى (ماخاب) است.

١٨٣) نهج البلاغه ص ١١٣٥ حكمت ١٠٣.

١٨٤) نهج البلاغه ص ١١٣١ حكمت ٩٧.

١٨٥) شرح غررالحكم ٥/١٩٧.

قال عليه السلام: سيان من صنع السائل و من و من منع السائل و ضن.

ترجمه: كسى كه به سائل كمك كند و منت گذارد با كسى كه بخل ورزد و كمك نكند مساوى است.

قال عليه السلام: لا تطلبن الى احد حاجة ليلاً فان الحياء فى العينين.

شرح نهج‏البلاغه ٢٠/٣٢٠ حكمت ٦٦٨ ترجمه: از هيچ كس در شب حاجت مخواه زيرا حيا در چشم است.

١٨٦) ابن ابى الحديد در كلمات قصار اميرالمؤمنينعليه‌السلام آورده كه آنحضرت فرمود در وقتى من و عباس و عمر مذاكره ميكرديم در بيان احسان و نيكى كردن من گفتم كه بهتر آن پنهان كردن آنست عباس گفت: بهتر آن كوچك شمردن آنست، عمر گفت تعجيل در آنست در اين هنگام رسولخداى(ص) وارد شد بر ما و از گفتگوى ما پرسيد ما بيان كرديم كلمات خود را فرمود بهترش آنست كه اين هر سه در آن جمع باشد.

١٨٧) نهج البلاغه ص ١٢٣٤ حكمت ٣٠٢.

١٨٨) يا آنكه معنى چنين باشد: راست و درست نخواهد بود ايمان عبد تا آنكه بوده باشد اعتقادش به آنچه كه در نزد حقتعالى است بيشتر از آنچه كه در دست خودش است.

١٨٩) بحار الانوار ٧٧/١٢٤.

١٩٠) نهج البلاغه ص ١١٦٣ حكمت ١٤٥.

١٩١) از خشم برافروختن.

١٩٢) بحارالانوار ٧١/٩٦.

١٩٣) كنزالفوائد ص ٥٨ با كمى تفاوت.

١٩٤) نهج البلاغه ص ١١٠٦ حكمت ٢٩.

١٩٥) نهج البلاغه ص ١١٠٦.

١٩٦) نهج البلاغه ص ١١١٤ حكمت ٥٧.

١٩٧) نهج البلاغه ص ١٢٤٥ حكمت ٣٢٩.

١٩٨) يعنى تباهى مى‏رسانند در آن.

١٩٩) از مال خود آنچه مى‏توانى برگير و استفاده كن زيرا روزگار و وارثان شريكان تو هستند. حق مال و ثروت را كسانى ادا كرده‏اند كه وقتى مى‏بينند روزگار مال آنان را از بين مى‏برد خود آنها (در راه خير) مال را خرج مى‏كنند.

٢٠٠) شرح صد كلمه ابن ميثم ص ٩٣.

٢٠١) سوره ٢٨ آيه ٧٧.

٢٠٢) نهج البلاغه ص ١١٦٣ حكمت ١٤٣.

٢٠٣) هيچ پرنده‏اى پرواز نكرد و بالا نرفت جز آنكه همانگونه كه بالا رفته بود پائين آمد.

٢٠٤) حياة الحسن ١/٣٠٦.

ترجمه: اى اهل خوش‏هاى دنيايى كه بقا و دوام ندارد مغرور شدن به سايه‏اى كه پايدار نيست از حماقت و نادانى است.

٢٠٥) نهج البلاغه ص ١٢٧٧ حكمت ٣٩٨.

٢٠٦) سلم نردبان‏

٢٠٧) بحارالانوار ٣٩/١٣٣ با كمى تفاوت.

٢٠٨) نهج البلاغه ص ١٠٩٨ حكمت ٢٥.

٢٠٩) نهج‏البلاغه ص ١٢٢٩ حكمت ٢٨٩.

٢١٠) بحار ٧١/٣٢٤.

٢١١) قال: كفى ما مضى مخبراً مما يجيى‏ء و كفى عبراً الذوى الاباب ما جربوا.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٧٣ حكمت ١٦٣.

ترجمه: گذشته‏ها براى اخبار از آينده‏ها كافى است و خردمندان را آنچه تجربه كرده‏اند براى عبرت كافى است.

## كلمه ٧٤

 متن حديث :

ما عال من اقتصد.٢١٢

ترجمه :

فقير و درويش نگشت كسيكه در مخارج خود ميانه روى كرد و بقدر حاجت متعارف بيشتر صرف نكرد چه آنكه اين مقدار را كه شرط حيات او است حقتعالى متكفل شده از براى او در مدت بقاء او لاجرم به او مى‏رسد و خداوند حميد در قرآن مجيد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نيز امر به حد وسط فرمود: فى قوله: ولا تجعل يدك مغلولة الى غنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً.٢١٣

يعنى و مگردان دست خود را بسته شده بگردن خود و مگشا آنرا تمام گشادن پس بنشينى نكوهيده با حسرت.

و هم در حق عباد مؤمنين فرموده: والذين اذا انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواماً.٢١٤

و آنانكه هر گاه نفقه كنند اسراف نكنند و تنگ نگيرند و باشد انفاق ايشان ما بين اسراف و تنگ‏گيرى بحد اعتدال.٢١٥

## كلمه ٧٥

 متن حديث :

ما قال الناس لشى‏ء طوبى له الا و قد خبأ له الدهر يوم سوء.٢١٦

ترجمه :

نگفتند مردمان براى چيزى اين كه را خوشا بحال او مگر آنكه پنهان كرد روزگار غدار از براى او روز بد را كه ضرر رسانيد به او در آخر كار.

و اين مطلب موافق تجربه و عيان است و محتاج به بيان نيست.

قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما امتلات‏دار حبرة الا امتلات عبرة و ما كانت فرحة الا يتبعها ترحة.٢١٧

يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود كه پر نشد خانه‏اى از سرور مگر آنكه پر شد از باريدن اشك و نميباشد سرورى مگر آنكه دنبال او خواهد بود حزنى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرگز بباغ دهر گياهى وفا نكرد  |  | هرگز ز دست چرخ خدنگى خطا نكرد  |
| خياط روزگار ببالاى هيچكس  |  | پيراهنى ندوخت كه آخر قبا نكرد  |

## كلمه ٧٦

 متن حديث :

مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم الناقع فى جوفها يهوى اليها الغر الجاهل و يحذرها ذواللب العاقل.٢١٨

ترجمه :

مثل دنياى غدار همچو مار است كه ظاهرش نرم و در اندرونش است زهر قاتل، ميل ميكند بسوى آن مغرور نادان و دورى مينمايد از آن صاحب خرد و مرد عاقل.

جهان مار وافعى پيچ پيچست همان بهتر كه در دست تو هيچ است بدانكه از براى دنيا مثلهاى بسيار زده شده و اين تمثيل احسن تمثيلات آنست مانند تمثيلى كه حضرت صادق زده فرمود مثل دنيا مثل آب دريا است كه هر چه عطشان از آن مى‏آشامد عطش او را زيادتر مينمايد تا هلاكش نمايد.٢١٩

و اين مشاهد و عيان است كه حريص در جمع دنيا هر چه بيشتر تحصيل كند حرصش زيادتر ميشود تا هلاك شود.

حضرت باقر العلوم عليه‌السلام فرموده مثل حريص بر دنيا مثل كرم ابريشم است كه هر چه ابريشم بر دور خود بيشتر مى‏تند راه خلاصى خود را دورتر مينمايد تا آنكه در بين ابريشمها از غم هلاك ميشود.٢٢٠

و قد نظمة بعض الشعراء و قال:

الم‏تر ان المرء طول حياته كدود كدود القز ينسج دائماً حريص على مالا يزال يناسجه فيهلك غماً وسط ما هو ينسجه

##  كلمه ٧٧

 متن حديث :

مرارة الدنيا حلاوة الاخرة، و حلاوة الدنيا مرارة الاخرة.٢٢١

ترجمه :

تلخى دنيا شيرينى آخرت است و شيرينى دنيا تلخى آخرت است و اين بسبب آنست كه دنيا ضد آخرت است.

و كان رسول الله عليه و آله يقول: حفت الجنة بالمكاره و حفت النار بالشهوات.٢٢٢

و قال ايضاً: الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر.٢٢٣

يعنى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه احاطه كرده به بهشت مكاره دنيا و احاطه كرده به آتش جهنم شهوات دنيا و هم فرموده كه دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است.

و روايت است كه وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت فاطمه عليهما‌السلام را نگريست كه جامه خشنى در برداشت و دستاس ميكرد و با اينحال بچه خود را شير ميداد حضرت از تلخى زندگانى فاطمه گريست و فرمود: يابنتاه تعجلى مرارة الدنيا بحلاوة الاخرة فقالت: يا رسول الله الحمد لله على نعمآئه والشكر لله على الآئد.

يعنى اى دختر من بچش تلخى دنيا را به شيرينى آخرت عرض كرد كه يا رسول الله حمد ميكنم خدا را بر نعمتهاى او و شكر ميگذارم بر آلاء و نعم او.٢٢٤

## كلمه ٧٨

 متن حديث :

المرء مخبوء تحت لسانه.٢٢٥

ترجمه :

(يعنى)

مرد پنهانست در زير زبان خويشتن قيمت و قدرش ندانى تا نيايد در سخن و از اينجاست كه نيز فرموده: تكلموا تعرفوا.٢٢٦ يعنى: تكلم كنيد تا شناخته شويد.٢٢٧

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا مرد سخن نگفته باشد  |  | عيب و هنرش نهفته باشد  |
| هر بيشه گمان مبر كه خالى است  |  | شايد كه پلنگ خفته باشد  |

لكن بدان اي عزيز من كه فضيلت سخن براى دانا و عاقل است نه براى نادان جاهل:

كمال است در نفس انسان سخن تراخامشى اي خداوند هوش اگر عالمى هيبت خود مبر به دهقان نادان چه خوش گفت زن تو خود را بگفتار رسوا مكن وقار است و نا اهل را پرده‏پوش و گر جاهلى پرده خود مدر بدانش سخن گوى يا دم مزن شيخ سعدى گويد: نادان را به از خاموشى نيست و اگر اين مصلحت بدانستى نادان نبودى.

چون ندارى كمال و فضل آن به آدمى را زبان فضيحت كرد كه زبان در دهان نگه دارى جوز بي مغز را سبكبارى قال رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : رحم الله عبداً قال خيراً فغنم اوسكت عن سوء فسلم.٢٢٨

يعنى خدا رحمت كند بنده را كه خوب بگويد و غنيمت ببرد يا ساكت شود از بدى و سالم بماند.

## كلمه ٧٩

 متن حديث :

المرئه عقرب حلوه اللسبه٢٢٩

ترجمه :

زن كژدمى است كه شيرين است گزيدن آن يعنى شأن زن اذيت كردن است لكن اذيت كردنش مخلوط به لذت است مثل كسى كه جرب دارد و ميخاراند آن را اين اذيت است لكن اذيتش شيرين است.

و بعضى در معنى اين كلام مبارك گفته‏اند: كه لذت مباشرت ناقض ماده حيات و موجب ضعف قوى است پس آن لذت به منزله زهر است در آخر كار و زن ماريست بصورت يار٢٣٠ پس اى عزيز من:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز اندازه بيرون مرو پيش زن  |  | به بى رغبتى شهوت انگيختن  |
| نه ديوانه‏اى تير بر خود مزن  |  | برغبت بود خون خود ريختن‏٢٣١  |

و قال عليه‌السلام المراه شر كلها و شر ما فيها انه لابد منها.٢٣٢ و قيل نظر حكيم الى امراه مصلوبه على شجره فقال: ليت كل شجره تحمل مثل هذه الثمره.

يعنى گويند كه نظر كرد حكيمى بسوى زنى كه بر درخت او را آويزان كرده بودند گفت كاش بر هر درختى مثل اين ميوه بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه نغز آمد اين يك سخن زان دو تن  |  | يكى گفت كس را زن بد مباد  |
| كه بودند سرگشته از دست زن  |  | ديگر گفت زن در جهان خود مباد  |

و در حديث است كه زن ضلع كجى است اگر با او مدارا كنى تمتع از آن برى و اگر بخواهى آن را راست كنى مى‏شكنى.٢٣٣

## كلمه ٨٠

 متن حديث :

مسكين ابن ادم مكتوم الاجل و مكنون العلل و محفوظ العمل تؤلمه البقة و تقتله الشرقة و تنتنه العرقة.٢٣٤

ترجمه :

بيچاره فرزند آدم پنهان داشته شده است اجل او و پوشيده شده امراض و علل او و محفوظ و نگاه داشته شده است عمل او به درد مي آورد او را گزيدن پشه و مي كشد او را يك آب به گلو رفتن و متعفن و گنديده ميسازد او را عرق كردن. پس آدمى كه به اين مرتبه از ذلت و بيچارگى است او را به فخر و تكبر چه كار.

قال عليه‌السلام : مالابن ادم و الفخر اوله نطفة و اخره جيفة لا يرزق نفسه و لا يدفع حتفه.٢٣٥

يعنى آن حضرت فرمود: فرزند آدم را با فخر و تكبر چكار كه اولش نطفه است و آخرش مردار است نميتواند روزى دهد خود را و نتواند برطرف كند مرگ خود را.

و هم از مسكينت و بيچارگى انسان فرموده در يكى از خطب مباركه: فارحموا نفوسكم فانكم قد جربتموها فى مصائب الدنيا فرايتم جزع احدكم من الشوكة تصيبه و العثرة تدميه و الرمضآء تحرقه فكيف اذا كان بين طابقين من نار ضجيع حجر و قرين شيطان.٢٣٦

يعنى رحم كنيد اي مردم بر جان خود همانا تجربه كرديد شما خود را در مصيبتهاى دنيا پس ديديد چگونه جزع ميكند يكى از شما از يك خارى كه به بدن او ميرسد و آنكه يك لغزيدن او را بخون مياندازد و زمين گرم شده به آفتاب او را ميسوازند پس چگونه خواهد بود هر گاه باشد ما بين دو تا به از آتش هم خوابه سنگ و قرين شيطان يعنى او را با سنگهاى كبريتى هيزم آتش كنند چنانكه حقتعالى فرموده: و قودها الناس و الحجارة٢٣٧ و او را با شيطانى در غل و زنجير كنند.

و مثله فى دعاء الصحيفة السجاديه: فاسئلك اللهم بالمخزون من اسمآئك و بما وارته الحجب من بهائك الا رحمت هذه النفس الجزوعة و هذه الرمة الهلوعة التى لا تستطيع حرشمسك فكيف تستطيع حرنارك و التى لا تستطيع صوت رعدك فكيف تستطيع صوت غضبك فارحمنى اللهم فانى امرء حقير و خطرى يسير.

يعنى حضرت اما زين‏العابدين عليه‌السلام در دعاى صحيفه در مقام تذلل و عبوديت با خدا عرض ميكند كه سؤال ميكنم تو را بار الها به آنچه پنهانست از اسمهاى تو و آنچه پوشانيده است حجابها از عظمت و بهاء تو كه رحم كنى اين نفس جزع كننده را و اين استخوان پوسيده خروشنده و آن نفسى كه طاقت ندارد حرارت آفتاب تو را پس چگونه طاقت بياورد حرارت آتش تو را و آنكه طاقت ندارد شنيدن صداى رعد تو را پس چگونه طاقت آورد غضب تو را پس رحم كن مرا خدايا پس بدرستيكه من آدمى حقيرم و قدرم اندكست.

## كلمه ٨١

 متن حديث :

من ابطابه عمله لم يسرع به حسبه.٢٣٨

ترجمه :

هر كه كاهل سازد او را عمل او تيز رو نگرداند او را حسب و نسب او بلكه او را در عقب اندازد.

حاصل آنكه آدمى ببضاعت احمقان كه مفاخره بعظام باليه گذشتگان در قرون ماضيه است مفاخرت نكند.

قال عليه‌السلام حسن الادب ينوب عن الحسب.٢٣٩

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود كه حسن و خوبى ادب مي ايستد در جاى بزرگى نسب و نيابت ميكند از آن.

كن ابن من شئت واكتسب ادباً ان الفتى من يقول‏ها اناذا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جائيكه بزرگ بايدت بود  |  | چون شير بخود سپه شكن باش  |
| فرزندى كس نداردت سود  |  | ابى فرزند خصال خويشتن باش |

يغنيك محموده عن النسب ليس الفتى من يقول كان و چه خوش نصيحت كرد آن مرد عرب پسرش را كه يا بنى انك مسئول يوم القيمة بما ذا اكتسبت و لا يقال بمن انتسبت.

يعنى اى پسرك من از تو ميپرسند در روز قيامت كه چيست عملت و نگويند كه كيست پدرت.

## كلمه ٨٢

متن حديث :

من استقبل وجوه الارآء عرف مواقع الخطاء.٢٤٠

ترجمه :

كسى كه استقبال نموده وجوه و طرق انديشه‏ها را و تفحص آن نمود شناخت مواضع خطا را زيرا كه آن مستلزم معرفت خطا است از صواب.

اين ترغيب است در استشاره و فكر در استصلاح اعمال قبل از وقوع در آن.

و هم فرموده: من شاور الرجال شاركهم فى عقولهم.٢٤١

يعنى هر كه مشورت كند با مردمان شركت كرده است ايشان را در عقلهاى ايشان.

و از كلمات بديعه است: ثمرة رأى المشير احلى من الارى المشور.

يعنى ميوه انديشه شيرين‏تر است از انگين گرفته شده.

لقمان حكيم را گفتند حكمت از كه آموختى گفت از نابينايان كه تا جاى ندانند پاى ننهند.

## كلمه ٨٣

 متن حديث :

من اسرع الى الناس بما يكرهون قالوا فيه مالا يعلمون.٢٤٢

ترجمه :

كسى كه شتاباند بسوى مردمان چيزى را كه مكروه شمرند و دوست نداشته باشند كه به ايشان گفته شود لاجرم بگويند در حق او چيزى را كه ندانند بواسطه غالب شدن قوه غضبيه بر عقول ايشان نزد شنيدن ناملايم و مكروه پس كسي كه عزت و آبروى خود را خواهد چيزى را كه مردم ناخوش دارند به آنها نگويد خواه از روى جدى باشد يا از روى مزاح.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به دهقان نادان چه خوش گفت زن  |  | مگو آنچه طاقت ندارى شنود  |
| چه دشنام گوئى دعا نشنوى  |  | چه نيكو زده است اين مثل برهمن  |
| بدانش سخن گوى يا دم مزن  |  | كه جو كشته گندم نخواهد درود  |
| بجز كشته خويش مى‏ندروى  |  | بود حرمت هر كس از خويشتن  |

ابان بن احمر روايت كرده كه شريك بن اعور كه يكى از اصحاب با اخلاص اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده بر معاويه وارد شد معاويه لعنه الله گفت كه تو شريكى و خدا شريك ندارد و تو پسر اعورى و چشم صحيح بهتر از اعور است و تو زشتى و جيد بهتر از زشتى است با اين حال چگونه سيد و بزرگ قوم خود شدى!؟

شريك گفت تو معاويه‏اى و معاويه يعنى ماده سگى كه عوعو كند و سگها را بصدا درآورد و تو پسر صخرى و سهل بهتر از صخر است و تو پسر حربى و سلم و صلاح بهتر از حرب و جنگ است و تو پسر اميه‏اى و اميه مصغر امه است كه كنيزكى باشد با اينحال چگونه خود را اميرالمؤمنين گفتى معاويه در غضب شد شريك از نزد او بيرون شد و مى‏گفت:

ايشتمنى معاوية بن صخر فلا تبسط علينا يابن هند و سيفى صارم و معى لسانى لسانك ان بلغت ذرى الامانى‏٢٤٣ و هم نقل است كه وقتى معاويه به عقيل گفت مرحبا به آن كسى كه عمويش ابولهب است عقيل گفت و اهلاً به آن كسى كه عمه‏اش حمالةالحطب است معاويه گفت اى عقيل چه گمان ميبرى در حق عمويت ابولهب و او را در چه حال فرض ميكنى گفت هر گاه داخل جهنم شدى بطرف دست چپ خود نظر افكن خواهى يافت او را كه عمه‏ات را فراش خود قرار داده و بر روى او خوابيده آنوقت ببين ناكح بهتر است يا منكوج و عمه معاويه همان حمالةالحطب زوجه ابولهب است كه ام‏جميل نامش است.٢٤٤

قال على بن الحسين عليه‌السلام من رمى الناس بما فيهم رموه بما ليس فيه.٢٤٥

يعنى كسيكه بدگوئى كند براى مردم به چيزي كه در ايشان باشد ايشان دشنام دهند او را به چيزى كه در او نباشد.

## كلمه ٨٤

 متن حديث :

من اشرف افعال الكريم غفلته عما يعلم.٢٤٦

ترجمه :

از شريفترين كارهاى شخص كريم تغافل و چشم پوشانيدن او است از آنچه مى‏داند از معايب مردم و از هفوات ايشان. دانايان گفته‏اند كه تغافل علامت سيادت و بزرگيست و به همين معنى است شعر ابوتمام رحمه الله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ليس الغبى بسيد فى قومه  |  | لكن سيد قومه المتغابى‏٢٤٧  |

پس مؤمن بايد از عيوب مردم غص كند و عيوب خود را ببيند و از آن غفلت ننمايد و اگر مردم در حق او تقصيرى كردند و از او معذرت خواستند قبول كند و چشم از ايشان بپوشاند و چنان باشد كه گفته‏اند:

و لقد امر على اللئيم يسبنى فمضيت ثمة قلت لا يعنينى‏٢٤٨ حضرت موسى بن جعفر عليهما‌السلام به پسران خود وصيت فرمود كه اگر كسى در گوش راست شما مكروهى به شما شنوانيد پس از آن سر بگوش چپ شما گذاشت و معذرت خواست و گفت من چيزى نگفتم شما قبول كنيد عذر او را.٢٤٩

قال امير المؤمنين عليه‌السلام اقبل عذر اخيك و ان لم يكن له عذر فالتمس له عذراً.

يعنى قبول كن عذر برادر خود را و اگر عذرى نداشته باشد بطلب براى او عذرى را.

## كلمه ٨٥

 متن حديث :

من اصلح ما بينه و بين الله اصلح الله ما بينه و بين الناس و من اصلح امر اخرته اصلح الله له امر دنياه و من كان من نفسه واعظ كان عليه من الله‏حافظ.٢٥٠

ترجمه :

كسى كه به صلاح آورد آنچه ميان او است و ميان حقتعالى به تقوى و پرهيزكارى بصلاح آورد خداوند آنچه ميان او است و ميان مردم از معاشرت و زندگانى زيرا كه تقوى اصلاح كند. قوه شهويه و غضبيه را كه فساد ايشان مبداء فساد است. ميان خلقان و كسى كه به اصلاح آورد امر آخرت و عقباى خود را به اصلاح آورد حقتعالى امر دنياى او را و هر كه باشد مر او را از قبل نفس خودش پند دهنده و واعظى، باشد بر او از خدا نگهبان و حافظى كه خلاصى دهد او را از عذاب اخروى.

## كلمه ٨٦

 متن حديث :

من اطاع التوانى ضيع الحقوق و من اطاع الواشى ضيع الصديق.٢٥١

ترجمه :

كسى كه اطاعت كند كسالت و سستى كردن در امور را ضايع سازد حقهائى را كه بايد اداء آن كند و كسيكه اطاعت كند سخن چينى را يعنى كلام او را قبول كن ضايع گرداند دوست با وثوق خود را.

پس بر هر عاقلى لازم است كه بر سخن چين وقعى ننهد چه نمام فاسق است و خبر فاسق مردود بلكه او را نهى كند و از اين جهت او را دشمن داشته باشد و بدترين انواع نمامى سعايت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كسى گفت با عارفى در صفا  |  | بگفتا خموش اى برادر نهفت  |
| كسانيكه پيغام دشمن برند  |  | از آن همنشين تا توانى گريز  |
| زبان كرد شخصى بغيبت دراز  |  | كه ياد كسان پيش من بد مكن  |
| رفيقى كه غائب شد اى نيكنام  |  | يكى آنكه مالش بباطل خورند  |
| هر آنكو برد نام مردم بعار  |  | كه اندر قفاى تو گويد همان  |
| كسى پيش من در جهان عاقل است  |  | ندانى فلانت چه گفت از قفا  |
| ندانسته بهتر كه دشمن چه گفت  |  | ز دشمن همانا كه دشمن ترند  |
| كه مر فتنه خفته را گفت خيز  |  | بدو گفت داننده سرفراز مرا بد گمان  |
| در حق خود مكن دو چيز است  |  | از او بر رفيقان حرام دگر  |
| آنكه نامش بزشتى برند  |  | تو خير خود از وى توقع مدار  |
| كه پيش تو گفت از پس ديگران  |  | كه مشغول خود وز جهان غافل است  |

## كلمه ٨٧

 متن حديث :

من تذكر بعد السفر استعد.٢٥٢

ترجمه :

 كسى كه ياد كند دورى سفر خود را استعداد و تهيه آن راه دور خود را بيند پس كسيكه متذكر دورى طريق آخرت باشد البته آماده ميسازد ساز و برگ آن سفر هولناك را كه تقوى و عمل صالح باشد پس اشخاصى كه در تهيه توشه و زاد آخرت نيستند جهتش عفلت آنها است از آن سراى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان اى پسر ملك جاويد نيست  |  | ز دنيا وفادارى اميد نيست  |
| نشستى بجاى دگر كس بسى  |  | نشيند بجاى تو ديگر كسى  |
| من دل بر اين سالخورده مكان   |  | كه گنبد نپايد بر او گردكان  |
| پس اى عزيز من لختى بهوش  |  | بيا و نظر كن ببين چگونه رفاى  |

رفتند و در بستر قبر خفتند تو هم بايد مسافرت كنى و همان طريق را بپيمائى پس در تهيه كار خود باش و بغفلت مگذران و خود را خطاب كن و بگو:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاك من و تو است كه باد شمال  |  | ما لك فى الخيمة مستلقياً  |
| عمر بافسوس برفت آنچه رفت  |  | قد وعر المسلك ياذا الفتى  |
| بسكه در آغوش لحد بگذرد  |  | لا تك تغتر بمعمورة  |
| ايكه درونت بگنه تيره شد  |  | مالك تعصى و منادى القبول  |
| زنده دلا مرده ندانى كه كيست  |  | ميبردش سوى يمين و شمال  |
| قد نهض القوم و شد والرحال  |  | ديگرش از دست مده بر محال  |
| افلح من هيأزاد المال  |  | بر من و تو روز و شب و ماه و سال  |
| يعقبها الهدم او الانتقال ترسمت  |  | آئينه نگيرد صقال من  |
| قبل الحق ينادى تعال  |  | آنكه ندارد بخدا اشتغال  |

و روى ان اميرالمؤمنين عليه‌السلام كان ينادى فى كل ليلة حين يأخذ الناس مضاجعهم للمنام بصوت يسمعه كافة اهل المسجد و من جاورة من الناس: تزودوا- رحمكم الله - فقد نودى فيكم بالرحيل و اقلوا العرجه على الدنيا و انقلبوا بصالح ما يحضركم من الزاد فان امامكم عقبة كؤوداً و منازل مهولة لابد من الممر بها و الوقوف عليها.٢٥٣

يعنى روايت شده كه اميرالمؤمنين ندا ميكرد در هر شب هنگامي كه مردم بجهت خواب بخوابگاه خويش ميرفتند بصدائى كه مى‏شنيدند آنرا همه اهل مسجد يعنى مسجد كوفه و مردمى كه در همسايگى مسجد بودند ميفرمود:

زاد و توشه برداريد خدا رحمت كند شماها را پس به تحقيق كه منادى رحلت و كوچ در ميان شما ندا كرده و كم بكنيد اقامت بر دنيا را و برگرديد بسوى آخرت با آنچه ممكن ميشود شما را از توشه صالح و نيكو پس بدرستيكه در پيش راه شما گردنه و كتل سخت و منزلهاى هولناك است كه نيست چاره از گذاشتن از آنها و وقوف بر آنها.

## كلمه ٨٨

 متن حديث :

من ترك قول (لا ادرى) اصيبت مقاتله.٢٥٤

ترجمه :

كسيكه ترك كند گفتار (نميدانم) را و ندانسته جواب گويد سبب هلاكت دنيا و عقباى خود شود.

پس عاقل دانا آن كس است كه چيزي را كه نميداند بگويد نميدانم تا سبب هلاك خود و گمراهى ديگران نشود بلكه چيزيرا كه نميداند بپرسد تا ياد گيرد چنانچه گفته‏اند: لا أدرى نصف العلم.

گويند غزالى را پرسيدند كه چگونه رسيدى بدين مقام در علوم گفت براى آنكه هر چه ندانستم از پرسيدن آن ننگ نداشتم.

اميد عافيت آنگه بود موافق عقل بپرس آنچه بدانى كه ذل پرسيدن كه نبض را به طبيعت شناس بنمائى دليل راه تو باشد به عز دانايى

##  كلمه ٨٩

 متن حديث :

من جرى فى عنان امله عثر باجله.٢٥٥

ترجمه :

كسيكه بدست گرفته لجام آرزو را و سير ميكند در عنان آن ناگاه بسر در آيد در اجل خود.

حاصل آنكه آدمى غافل از كار و مرگ مشغول به آمال و آرزوهاى بسيار دراز و مشعوف به جمع كردن دنيا است كه يكدفعه مرگ او را ميرسد و با دل پر حسرت از دنيا ميرود، پس شايسته است كه آدمى مرگ را فراموش نكند و پيوسته نصب العين او باشد و هر نمازي كه ميكند نماز مودع كند خصوص اگر سن او به چهل رسيده باشد كه زراعتى را ماند كه وقت حصادش رسيده باشد چه ايام لذت و كامرانى گذشت و روزگار نشاط و شادمانى بسر آمد و هر روز عضوى از او كوچ ميكند و بيچاره از آن غافل و پاى بند طول امل و فكرهاى باطل است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو دوران عمر از چهل درگذشت  |  | دريغا كه فصل جوانى گذشت  |
| چو شيبت در آمد بروى شباب  |  | نزيبد ترا با جوانان چميد  |
| چو باد صبا بر گلستان وزد  |  | دريغا چنان روح پرور زمان  |
| دريغا كه مشغول باطل شديم  |  | زسودا كه اين نوشتم و اين خورم  |
| چه خوش گفت با كودك آموزگار  |  | اگر در سراى سعادت كس است  |
| دست و پا كابت از سر  |  | گذشت شبت روز شد ديده بر كن زخواب  |
| چميدن درخت جوانرا سزد  |  | كه بر عارضت صبح پيرى دميد  |
| دريغا كه بگذشت عمر عزيز  |  | مزن بلهو و لعب زندگانى گذشت  |
| كه بگذشت بر ما چه برق يمان  |  | زحق دور مانديم و عاطل شديم  |
| كه كارى نكردى و شد روزگار  |  | نپرداختم تا غم دين خورم  |
| بخواهد گذشت اين دم چند نيز  |  | زگفتار سعديش حرفى بس است  |

پس اى جان برادر لختى بقبرستان برو و بر خاك دوستان گذرى كن و بر لوح مزارشان نظرى افكن و عبرت بگير و تفكر كن كه در زير قدمت به فاصله كمى چه خبر و چه داستانى است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زدم تيشه يكروز بر تل خاك  |  | بگوش آمدم ناله كه چشم   |
| كه زنهار اگر مردى آهسته‏تر  |  | جهاندار بودم من اندر جهان  |
| شدستم برابر بخاك اين زمان  |  | و بناگوش و رويست و سر  |

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال.٢٥٦ يعنى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: كه غافلترين مردم آن كسى است كه پند نميگيرد از تغير دنيا از حالى به حالى ديگر.

## كلمه ٩٠

 متن حديث :

من كتم سره كانت الخيرة بيده.٢٥٧

ترجمه :

هر كه پنهان كرد سر خو را از غير خود اختيار افشا و كتمان سرش بدست خودش است بخلاف آنكه اگر افشا كند كه ديگر متمكن از كتمان آن نيست.

پس اى عزيز من رازى كه پنهان خواهى با كسى در ميان منه اگر چه دوست مخلص باشد كه مر آن دوست را دوستان بسيار است همچنين

مسلسل.

فلا تفش سرك الا اليك فان لكل نصيح نصيحاً دانايان گفته‏اند: كل سر جاوز الأثنين شاع.٢٥٨ هر چه از ميان دو لب خارج شد شايع شد.

گر آرام در اين آب و گل مگو تا توانى بكس راز دل و نظير اين كلمه شريفه است كلمه ديگر آنحضرت عليه‌السلام:

الكلام فى وثاقك ما لم تتكلم به فاذا تكلمت به صرت فى وثاقه فاخرن لسانك كما تحزن ذهبك و ورقك فرب كلمة سلبت و نعمة و جلبت نقمة.٢٥٩

يعنى كلام در بند تو است ماداميكه تكلم نكرده‏اى به آن پس هر گاه كه تكلم نمودى به آن تو در بند آن ميشوى پس به گنجينه بنه زبان خود را همچنان كه به گنجينه مينهى طلا و نقره خود را پس بسا يك كلمه كه ربود نعمتى را و پديد آورد عقوبتى را.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن تا نگفتى بر او دست هست  |  | تو پيدا مكن راز دل با كسى  |
| جواهر بگنجينه‏داران سپار  |  | چه گفته شود يابد او بر تو دست  |
| كه او خود بگويد بر هر كسى  |  | ولى راز با خويشتن پاس دار  |

## كلمه ٩١

 متن حديث :

من كساه الحيآء ثوبه لم ير الناس عيبه.٢٦٠

ترجمه :

هر كه بپوشاند به او حياء جامه خود را نبينند مردمان عيب او را.

بدانكه حياء انقباض نفس است از قبايح و از خصائص انسانست و آن خلقى است مركب از جبن و عفت و فضيلت بسيار براى او وارد شده و او را لباس اسلام و قرين ايمان گرفته‏اند و فرموده‏اند: كه ايمان ندارد كسى كه حياء ندارد.٢٦١

و فى الحديث: لم يبق من امثال الانبياء الا قول الناس اذا لم تستح فاصنع ما شئت.٢٦٢

يعنى در حديث است كه باقى نمانده از مثلهاى پيغمبران مگر قول مردم يعن قولى كه در ميان مردم است كه ميگويند: هر گاه حيا نميكنى پس بجا آور آنچه بخواهى.

يعنى حيا نميگذارد كه صاحبش مرتكب هر عمل قبيحى بشود بخلاف آنكه حيا نداشته باشد.

و بدانكه اگر حيا از روى عقل باشد ممدوح است و اگر از روى حمق باشد مذموم است مثل حيا كردن از آموختن مسائل علميه و از اتيان به عبادات شرعيه كه جهال آنرا قبيح شمرند مثل سرمه كشيدن و تحت الحنك افكندن و تلقين كردن ميت بعد از انصراف مردم از سر قبر و حمل كردن شخص شريف سرير ميت را بر دوش چنانچه علامه بحرالعلوم رحمه الله فرمايد:

لاياب من ذلك اهل الشرف فليس امر الله بالمستنكف‏٢٦٣

٢١٢) نهج البلاغه ص ١١٥٣ حكمت ١٣٤.

٢١٣) سوره اسراء آيه ٢٩.

٢١٤) سوره فرقان آيه ٦٧.

٢١٥) روى انه قالت حرقة بنت النعمان بن منذر لسعد بن ابى وقاص حين ولى العراق: والله ماطلعت الشمس و ما شيى يدب تحت الخورنق الا و هو تحت ايدينا فغربت شمسنا و قدرحمنا جميع‏من كان يحسدنا و ما من بيت دخلته حبرة الا و اعقبته عبرة ثم انشأت تقول:

فبينانسوق (نسوس خ ل) الناس والامر امرنا.

اذا نحن فيهم سوقة تتنصف.

بحار ٧٨/٤٥٦ با كمى تفاوت.

٢١٦) نهج البلاغه ص ١٢٢٤ حكمت ٢٧٨.

٢١٧) -

٢١٨) نهج البلاغه ص ١١٤١ حكمت ١١٥.

٢١٩) بحار ٧٣/٧٩ و كافى ٢/١٣٦.

٢٢٠) كافى ٢/١٣٤.

٢٢١) نهج البلاغه ص ١١٩٦ حكمت ٢٤٣.

٢٢٢) نهج البلاغه ص ٥٦٦ با كمى تفاوت.

٢٢٣) بحار ٦/١٥٤.

٢٢٤) سفينة البحار ماده فطم.

٢٢٥) نهج البلاغه ص ١١٥٩ حكمت ١٤٠.

٢٢٦) نهج البلاغه ص ١٢٧٢ حكمت ٣٨٤.

٢٢٧) قال عليه السلام: كما تعرف اوانى الفخار بامتحانها باصواتها فيعلم الصحيح منها من المكسور كذلك يمتحن الانسان بمنطقه فيعرف ما عنده.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٩٤ حكمت ٣٦٣.

ترجمه: همانطور كه ظروف سفالين با صداهايش امتحان مى‏شود و سالم و شكسته آن معلوم مى‏گردد. همچنين انسان با گفتارش امتحان مى‏شود و آنچه دارد شناخته مى‏شود.

٢٢٨) بحارالانوار ٧١/٢٩٣.

٢٢٩) نهج البلاغه ص ١١١٤ حكمت ٥٨.

٢٣٠) قال عليه السلام: لا ينبغى للعاقل ان يمدح امراته حتى تموت و لا طعاما حتى يستمريه و لا صديقا حتى يستقرضه و ليس حسن الجوار ترك الاذى و لكن حسن الجوار الصبر على الاذى.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٩٥ حكمت ٣٧٨.

قال المراه كالنعل يلبسها الرجل اذا شاء لا اذا شاءت.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٨٩ حكمت ٢٩١.

٢٣١) قال عليه السلام: الجماع للمحن جماع و للخيرات مناع حياء يرتفع و عورات تجتمع اشبه شى‏ء بالجنون و لذلك حجب عن العيون نتيجته ولد فتون ان عاش كدوان مات هد.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٨٨ حكمت ٢٩٥.

٢٣٢) نهج البلاغه ص ١١٩٢ حكمت ٢٣٠.

٢٣٣) قال عليه‌السلام ان الله خلق النساء من عى و عوره فدا و اعيهن بالسكوت و استروا العوره بالبيوت.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٣١٠ حكمت ٥٥٧ واضح است كه رواياتى كه در نكوهش زنان آمده است مربوط به زنان خوب و شريف كه كم هم نيستند نمى‏باشد.

٢٣٤) نهج البلاغه ص ١٢٨٢ حكمت ٨٠.

٢٣٥) نهج البلاغه ص ١٢٩٥ حكمت ٤٤٥.

٢٣٦) نهج البلاغه ص ٦٠٣ خطبه ١٨٢.

٢٣٧) سوره بقره آيه ٢٤.

٢٣٨) نهج البلاغه ص ١٠٩٨ حكمت ٢٢.

٢٣٩) غررالحكم چاپ نجف ص ١٦٥ با كمى تفاوت.

٢٤٠) نهج البلاغه ص ١١٦٩ حكمت ١٦٤.

٢٤١) نهج البلاغه ص ١١٦٥ حكمت ١٥٢.

٢٤٢) نهج‏البلاغه ص ١١٠٣ حكمت ٣٤.

٢٤٣) سفينةالبحار ١/٦٩٧.

٢٤٤) سفينةالبحار ١/١٨١.

٢٤٥) بحار ٧٨/١٦٠.

٢٤٦) نهج البلاغه ص ١١٨٥ حكمت ٢١٣.

٢٤٧) غبى = جاهل و كودن. المتغابى كسى كه جاهل نيست ولى خود را به جهالت مى‏زند.

٢٤٨) قال عليه السلام: ما استقصى كريم قط.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٢٦٤ حكمت ٨٦

ترجمه: شخص كريم هرگز زياد تفحص نمى‏كند.

قال تعالى فى وصف نبيه: عرف بعضه و اعرض عن بعض.

سوره تحريم آيه ٥.

٢٤٩) سفينة البحار ٢/٦٦٤.

٢٥٠) نهج البلاغه ص ١١٢٦ حكمت ٨٦.

٢٥١) نهج البلاغه ص ١١٩٣ حكمت ٢٣١.

٢٥٢) نهج البلاغه ص ١٢٢٢ حكمت ٢٧٢.

٢٥٣) نهج البلاغه ص ٦٥٥ با كمى تفاوت.

٢٥٤) نهج البلاغه ص ١١٢٤ حكمت ٨٢.

٢٥٥) نهج‏البلاغه ص ١٠٩٥ حكمت ١٨.

٢٥٦) بحار ج ٧١ ص ٣٢٤.

٢٥٧) نهج البلاغه ص ١١٦٦ حكمت ١٥٣.

٢٥٨) كل علم ليس فى القرطاس ضاع.

٢٥٩) نهج البلاغه ص ١٢٦٧ حكمت ٣٧٣.

٢٦٠) نهج البلاغه ص ١١٨٥ حكمت ٢١٤.

٢٦١) سفينة البحار ١/٣٦١ و ٣٦٢.

٢٦٢) سفينةالبحار ١/٣٦١.

٢٦٣) صاحبان شرف نبايد از حمل جنازه خوددارى كنند زيرا دستور و امر خدا چيزى نيست كه كسى از انجام آن عار داشته باشد.

## كلمه ٩٢

 متن حديث :

من كفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف و التنفيس عن المكروب.٢٦٤

ترجمه :

از كفاره‏هاى گناهان بزرگ فريادرسى بيچاره مظلوم و غم را بردن از اندوهگين مغموم است پس اى برادر جان پيوسته اهتمام كن در اغاثه مظلومان و قضاء حوائج محتاجان و سعى كردن در برآوردن مهمات مسلمانان.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : من اصبح لا يهتم بامر المسلمين فليس من الاسلام من شى‏ء و من شهد رجلاً ينادى يا مسلمين فلم يجبه فليس من المسلمين.٢٦٥

يعنى كسيكه صبح كند در حالى كه غمخوارگى به امر مسلمانان نداشته باشد از مسلمانى به چيزى نيست و كسى كه آگاه شود بر مردى كه استغاثه ميكند كه اى مسلمانان پس اجابت او نكند و بفرياد او نرسد از مسلمانان نخواهد بود و بدان نيز كه افضل قربات سعى در مهمات ذوى الحاجات و مسرور كردن دل مؤمنانست.

بدست آوردن دنيا هنر نيست كسيرا گر توانى دل بدست آر قال امير المؤمنين عليه‌السلام: لكميل بن زياد رحمة الله يا كميل مر اهلك ان يروحوا فى كسب المكارم و يدلجوا فى حاجة من هونائم. الخ‏٢٦٦

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طريقت بجز خدمت خلق نيست  |  | به تسبيح و سجاده و دلق نيست  |
| ره نيكمردان آزاده گير  |  | چه استاده‏اى دست افتاده گير  |
| كسى نيك بيند به هر دو سراى  |  | كه نيكى رساند بخلق خداى  |
| خدا را بر آن بنده بخشايش است  |  | كه خلق از وجودش در آسايش است  |

## كلمه ٩٣

 متن حديث :

من لان عوده كثفت اغصانه.٢٦٧

ترجمه :

كسيكه نرم باشد چوب درخت او پر برگ باشد شاخهاى او.

يعنى كسيكه نرم باشد طبيعت او و خوش خلق و لين القول باشد همه كس با او الفت و محبت گيرد پس محبين و اعوان او بسيار شود.

قال الله تعالى: و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك‏.٢٦٨

و سبب نرمى چوب درخت تازگى و پر آبى اوست و شاداب بودن درخت سبب فربهى شاخه و پر برگ شدن او است بخلاف آنكه يبوست بر او غلبه كند كه برگش كم ميشود و اگر برگى باقيماند اتصالش سست است بنحوي كه به اندك بادى از او بريزد و شاخها مهزول شود انسان نيز چنين است هر كس كه يبوست و سودا بر او غلبه كرده لاغر و نحيف و كم دوست ميباشد بخلاف مرطوبى و بلغمى مزاج.

و فى معنى كلامه عليه‌السلام قوله: من لانت كلمته و جبت محبته.٢٦٩

وقوله قلوب الرجال و حشية فمن تالفها اقبلت عليه.٢٧٠

و قوله ايضاً من لان استمال و من قسانفر و ما استعبد الحر بمثل الاحسان.٢٧١

معنى فقره اول هر كه نرم شده كلمه او واجب است محبت او.

معنى فقره دوم دلهاى مردم وحشى است پس كسيكه خو گرفت و دوستى كرد با آن روى ميكند بر آن.

معنى فقره سوم هر كه نرم شد ميل داد مردم را بسوى خود و كسيكه سخت دل شد نفرت داد مردم را از خود و هيچ چيز بنده نميكند آزاد را بمثل احسان با او٢٧٢ پس اي عزيز با دوست و دشمن طريقه احسان پيش گير كه دوستان را مهر و محبت بيفزايد و دشمنان را عدوات كم شود.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : انكم لن تسعوا الناس باموالكم تسعوهم بالخلاقكم.٢٧٣

يعنى رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خويشان خود از آل عبدالمطب فرمود كه شما توسعه نميدهيد مردم را باموال خود پس توسعه دهيد ايشان را باخلاق خود.

و قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام البشاشة حبالة المودة.٢٧٤

يعنى اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: خوشروئى دام مودت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از اين نامورتر محلى مجوى  |  | كه خوانند خلقت پسنديده خوى  |
| بدوزخ برد مرد را خوى زشت  |  | كه اخلاق نيك آمده است از بهشت  |

روى الحسن عن الحسن عن الحسن ان احسن الحسن الخلق الحسن.٢٧٥

يعنى روايت كرده حسن بن عرفه از حسن بصرى از امام حسن مجتبى عليه‌السلام كه بهترين حسنها خلق نيكو است.

## كلمه ٩٤

 متن حديث :

من لم ينجه الصبر اهلكه الجزع.٢٧٦

ترجمه :

كسي را كه نجات ندهد صبر و شكيبائى هلاك خواهد كرد او را جزع و بيتابى مراد از هلاكت يا هلاكت دنيوى است يا اخروى يا هر دو زيرا كه جزع سبب از براى هر سه است.

و فى الحديث: الجزع عند البلاء تمام المحنة.٢٧٧

و در حديث است كه بيتايى نزد بلا تمام محنت است.

بدانكه آيات و اخبار بسيار در فضيلت صبر وارد شده.

و در احاديث است كه نسبت صبر به ايمان نسبت سراست بجسد.

و هم روايت شده كه مؤمنى كه مبتلا شود به بلائى و صبر كند از براى اوست اجر هزار شهيد.٢٧٨

و قال عليه‌السلام افضل العبادة الصبرو و الصمت و انتظار الفرج.٢٧٩

يعنى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: كه افضل عبادت صبر و سكوت و انتظار فرج است.

## كلمه ٩٥

 متن حديث :

من وضع نفسه مواضع التهمة فلا يلومن من اسآء به الظن.٢٨٠

ترجمه :

كسى كه بگذارد نفس خود را در جايهاى تهمت يعنى برود در آن مواضع و بنشيند در آنجاها پس بايد ملامت و سرزنش نكند كسى را كه گمان بد به او ببرد.

دانايان گفته‏اند: هر كه با بدان نشيند اگر چه طبيعت ايشان در او اثر نكند لكن به طريقت ايشان متهم گردد و اگر بخرابات رود از براى نماز گذاردن منسوب شود به خمر خوردن.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اتقوا مواضع التهم.٢٨١

ابن ابى‏الحديد نقل كرده كه وقتى آنحضرت با يكى از زوجات خود بر در يكى از دوازه‏هاى مدينه ايستاده بود يكى از اصحاب از آنجا بگذشت آنجناب را با آن زن آنجا ديد سلام كرد و بگذشت رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ندا كرد و فرمود: اى فلان اين زن، فلانه زوجه من است عرض كرد يا رسول الله مگر در شما هم گمان ميرود كه اين فرمايش نموديد فرمود: ان الشيطان يجرى من ابن ادم مجرى الدم.٢٨٢

همانا شيطان ميگردد در بدن بنى آدم مانند گشتن خون.

## كلمه ٩٦

 متن حديث :

الناس اعداء ما جهلوا.٢٨٣

ترجمه :

مردمان دشمنان چيزي اند كه جاهلند به آن.

و سببش آنست كه جاهل خوف دارد كه در مجلسى كه با آن عالم است مبادا او را توبيخ و تقريع به جهلش كنند يا آنكه چون اهل علم خوض ميكنند در چيزى كه او جاهل به آنست از اين جهت حقير ميشود در ديدگان و اذيت ميباشد براى او و اين اذيت از ناحيه علم به او رسيده لاجرم با آن علم دشمن است.

و فى معنا قوله عليه‌السلام و الجاهلون لأهل العلم اعدآء.٢٨٤

يعنى نادانان مر اهل علم را دشمنانند.

## كلمه ٩٧

 متن حديث :

نوم على يقين خير من صلوة فى شك.٢٨٥

ترجمه :

خواب شخصى كه بر يقين باشد بهتر است از نماز گذاردن در حال شك.

اين كلمه را وقتى فرمود كه شنيد يكى از خارجيان نماز شب ميگذاشت و قرائت قرآن ميكرد گويند كه به آواز حزين آن خارجى اين آيه را مى‏خواند و ميگريست امن هو قانت انآء اليل الاية٢٨٦ كميل بن زياد رحمه الله در خدمت آنحضرت ايستاده از خواندن قرآن او آهى كشيد حضرت سبب آه از او پرسيد عرض كرد از صوت حزين اين قارى و كاش من موئى بودم در بدن او تا هميشه اين كلام حزين را از او مى‏شنيدم فرمود آه مكش و اين آرزو مبر پس از چندى كه واقعه نهروان روى داد آن مرد خارجى بجنگ آنحضرت شد و كشته شد آنوقت آنجناب كميل را طلبيد و فرمود اين مقتول همان قاريست كه آروز ميكردى هنوز آن آروز دارى عرض كرد: استغفر الله من كل خطأء يجرى على اللسان.٢٨٧

و من كلامه عليه‌السلام : كم من صآئم ليس له من صيامه الا الجوع و العطش و كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العنآء يا حبذا نوم الأكياس و افطارهم.٢٨٨

يعنى چه بسيار روزه دارى كه نيست از براى او بهره‏اى از روزه‏اش جز گرسنگى و تشنگى و چه بسيار شب زنده دارى كه نيست از براى او از برخاستن در شب جز بيدارى و رنج اى خوشا خواب زيركان در امر آخرت و افطار ايشان.

##  كلمه ٩٨

 متن حديث :

والله لدنياكم هذه اهون فى عينى من عراق خنزير فى يد مجذوم.٢٨٩

ترجمه :

بخدا سوگند كه اين دنياى شما خوارتر است در ديدگان من از استخوان بي گوشت خوكى كه باشد در دست جذام.

و اين نهايت تحقير است از دنيا چه استخوان از هرچيز بي قدرى خوارتر است خصوص اگر از خوك باشد و خصوص در دست مجذوم باشد كه در اينحال هيچ چيز از اين پليدتر نيست.

و كسيكه تأمل كند در سيره آنحضرت در حاليكه خانه‏نشين و مغلوب از حقش بود و در حاليكه خلافت و ولايت به آنجناب رسيد يقين ميكند كه دنيا در نظر آنحضرت به هيمن حال بلكه خوارتر از اين بود. صلوات الله عليه بابى انت و امى يا ابا الحسن يا آية الله العظمى يا اميرالمؤمنين.٢٩٠

اگر اين مقام گنجايش ميداشت ببرخى از زهد آن وجود مقدس اشاره ميكرديم لكن اقول:

متى احتاج النهار الى دليل

تعاليت عن مدح فابلغ خاطب اذا طاف قوم فى المشاعر و الصفا و ان ذخر الاقوام نسك عبادة بمدحك بين الناس اقصر قاصر فقبرك ركنى طائفاً و مشاعرى فحبك او فى عدتى و ذخائرى‏٢٩١

## كلمه ٩٩

 متن حديث :

يابن ادم كن وصى نفسك و اعمل فى مالك ما تؤثر ان يعمل فيه من بعدك.٢٩٢

ترجمه :

اى فرزند آدم خودت وصى خودت باش و عمل كن در مال خود آنچه كه اختيار ميكنى كه عمل كنند در آن مال از پس تو پس اي عزيز من:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خور و پوش و بخشاى راحت رسان  |  | زر و نعمت اكنون بده كان تست  |
| تو با خود ببر توشه خويشتن  |  | غم خويش در زندگى خور كه خويش  |
| غمخوارگی چون سر انگشت من نگه  |  | مى چه دارى زبهر كسان  |
| كه بعد از تو بيرون زفرمان تست  |  | كه شفقت نيايد ز فرزند و زن  |
| بمرده نپردازد از حرص خويش  |  | نخارد كسى در جهان پشت من  |

دانايان گفته‏اند كه دو كس مردند و حسرت بردند يكى آنكه داشت و نخورد و ديگر آنكه دانست و نكرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نيامد كسى در جهان كو بماند  |  | نماند مگر آن كز او نام نيكو بماند  |
| نمرد آنكه ماند پس از وى بجاى  |  | توان گفت با اهل دل كو نماند  |
| بزرگى كزو نام نيكو  |  | پل وبركه و خوان و مهمانسراى  |
| الاياعين لاترق وجودى  |  | الاياعين لاترق وجودى  |

##  كلمه ١٠٠

 متن حديث :

يا ابن ادم ما كسبت فوق قوتك فانت فيه خازن لغيرك.٢٩٣

ترجمه :

اى پسر آدم آنچه اندوختى از درهم و دينار زياده از قوت خود پس تو خزينه دارى براى غير خودت از حادث يا وارث.

و از اينجا است كه شاعر گفته:

ما لى اراك الدهر تجكع دائباً تو را اينقدر تا بمانى بس است پس از بردن و گرد كردن چه مور از اين نصيحت نگويد كست ألبعل عرسك لا ابا لك تجمع‏٢٩٤

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر عاقلى يك اشارت بس است  |  | چه رفتى جهان جاى ديگر كس است  |

بخور پيش از آن كت خورد كرم گور تمام شد صد كلمه شريفه در ماه صفر سنه ١٣٣١ در ايام شهادت سبط اكبر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام و چون در اين ايام اين رساله تمام شد مناسب ديدم كه ختم آن كنم آن را بذكر موعظه آن حضرت كه مناسبت با مقام دارد نيز.

جناده بن ابى اميه‏٢٩٥ روايت كرده است ٢٩٦ كه در مرض امام حسن عليه‌السلام بخدمت آنحضرت رفتم ديدم در پيش روى آنجنانب طشتى گذاشته بودند و پاره پاره جگر مباركش در آن طشت ميريخت گفتم اى مولاى من چرا خود را معالجه نميكنى فرمود اى بنده خدا مرگرا به چه چيز معالجه ميتوان كرد گفتم: انا لله و انا اليه راجعون. پس بجانب من ملتفت شد و فرمود كه خبر داد ما را رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بعد از او دوازده خليفه و امام خواهند بود كه يازده كس ايشان از فرزندان على عليه‌السلام و فاطمه عليهما‌السلام باشند و همه ايشان بتيغ يا بزهر شهيد شوند پس طشت را از نزد آنجناب برداشتند آنجناب گريست من عرضكردم يابن رسول الله مرا موعظه كن قال عليه‌السلام نعم استعد لسفرك و حصل زادك قبل حلول اجلك. فرمود: كه مهياى سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پيش از رسيدن اجل تحصيل نما و بدانكه طلب دنيا ميكنى و مرگ تو را طلب ميكند و بار مكن اندوه روزى را كه هنوز نيامده است بر روزى كه در آن هستى. و بدانكه هر چه از مال تحصيل نمائى زياده از قوت خود در آن بهره نخواهى داشت و خزينه‏دار ديگران خواهى بود و بدانكه در حلال دنيا حسابست و در حرام دنيا عقاب و مرتكب شبهات آن شدن موجب عتابست پس دنيا را در نزد خود بمنزله مردارى دان و از آن مگير مگر بقدر آنچه تو را كافى باشد كه اگر حلال باشد زهد در آن ورزيده باشى و اگر حرام باشد و زرى و گناهى داشته باشى و از اين نوع موعظه فرمود تا آنكه نفس مقدسش منقطع شد و رنگ مباركش زرد گرديد پس حضرت امام حسين عليه‌السلام با اسود بن ابى‏الأسود از در در آمد برادر بزرگوار را در بر گرفت و سر مباركش را با ميان دو ديدگانش ببوسيد و نزد او نشست و راز بسيار با يكديگر گفتند و امام حسن عليه‌السلام امام حسين عليه‌السلام را وصى خود گردانيد و اسرار و ودايع امامت را به وى سپرد و روز پنجشنبه آخر صفر٢٩٧ سال پنجاهم هجرى بسن چهل و هفت‏٢٩٨ وفات يافت و در بقيع مدفون شد صلوات الله عليه.٢٩٩

٢٦٤) نهج البلاغه ص ١٠٩٧ حكمت ٢٣.

٢٦٥) كافى ٢/١٦٤ با تفاوت كمى.

٢٦٦) نهج البلاغه ص ١٢٠٠ حكمت ٢٤٩.

ترجمه: اى كميل خانواده خود را وادار كن دنبال كسب مكارم باشند و شبها در انجام حوائج آن كه در خواب است تلاش كنند يعنى گر چه نيازمندان در خواب باشند آنها به فكر رفع نياز آنان باشند.

٢٦٧) نهج البلاغه ص ١١٨٣ حكمت ٢٠٥.

٢٦٨) سوره آل عمران آيه ١٥٩.

ترجمه: اى پيامبر اگر تندخو و سخت دل بودى از دورت پراكنده مى‏شدند.

٢٦٩) غررالحكم چاپ نجف ص ٢٦٨.

٢٧٠) نهج البلاغه ص ١١١١ حكمت ٤٧.

٢٧١) -

٢٧٢) يا: بنده نمى‏شود مرد آزاد به هيچ چيز مانند احسان (شعرانى).

٢٧٣) بحارالانوار ٧٧/١٦٦.

٢٧٤) نهج البلاغه ص ١٠٩٠ حكمت ٥.

٢٧٥) خصال صدوق باب اول حديث شماره ١٠٢.

٢٧٦) نهج البلاغه ص ١١٧٣ حكمت ١٨٠.

قال عليه السلام: جزعك فى مصيبة صديقك احسن من صبرك و صبرك فى مصيبتك احسن من جزعك.

شرح نهج البلاغه ٢٠/٣٤٤ حكمت ٩٥٧.

ترجمه: بى‏تابى در مصيبت دوستت بهتر از صبر و شكيبائى است و صبر و شكيبائى در مصيبت خودت بهتر از جزع و بى‏تابى‏است.

٢٧٧) شرح صد كلمه ابن ميثم ص ١٤٣.

٢٧٨) وسائل الشيعه ٢/٩٠٢.

٢٧٩) بحار ٧٨/٣٨ و كنزالفوائد ٥٨.

٢٨٠) نهج البلاغه ص ١١٦٥ حكمت ١٥١.

٢٨١) بحار ٧٥/٩٠ با مختصر تفاوت.

٢٨٢) شرح نهج‏البلاغه ١٨/٣٨٠.

٢٨٣) نهج البلاغه ص ١١٦٨ حكمت ١٦٣.

٢٨٤) از اشعار منسوب به آن حضرت است.

٢٨٥) نهج البلاغه ص ١١٣٠ حكمت ٩٣.

٢٨٦) سوره ٣٩ آيه ٩.

٢٨٧) سفينة البحار ماده كمل.

٢٨٨) نهج البلاغه ص ١١٥٤ حكمت ١٣٧ و در اين چاپ به جاى (العطش) (الظماء) دارد.

٢٨٩) نهج البلاغه ص ١١٩٢ حكمت ٣٢٨.

٢٩٠) اين دو لقب از القاب ويژه حضرت است.

٢٩١) تو از مدح و ثنا فراترى و بليغ‏ترين افراد هنگام مدح تو عاجزترين افراد است آنگاه كه گروهى به حج مى‏روند و در مشاعر و صفا طواف مى‏كنند قبر تو ركن و مشاعر من است و گرد آن طواف مى‏كنم.

و اگر مردم عباداتى را براى خود ذخيره كرده‏اند براى من دوستى تو بهترين سرمايه و ذخيره است.

٢٩٢) نهج البلاغه ص ١١٩٩ حكمت ٢٤٦.

٢٩٣) نهج البلاغه ص ١١٧٥ حكمت ١٨٣.

٢٩٤) چه شده مى‏بينم دائماً مال جمع مى‏كنى؟ آيا براى شوهر آينده زن خود مى‏اندوزى.

٢٩٥) نام جناده (كثير) و در سال ٦٧ از دنيا رفت.

٢٩٦) بحار ٤٤/١٣٩ - ١٤٠.

٢٩٧) قول ديگر هفتم صفر است.

٢٩٨) آن حضرت مسموم و شهيد شد.

٢٩٩) تنظيم اين پاورقى‏ها و نيز آماده ساختن اين كتاب شريف براى چاپ جديد در ماه شوال ١٠٤٦ پايان يافت.

فهرست مطالب

[مقدمه‏ 2](#_Toc462832955)

[كلمه ١: 3](#_Toc462832956)

[كلمه ٢: 4](#_Toc462832957)

[كلمه ٣ 5](#_Toc462832958)

[كلمه ٥ 7](#_Toc462832959)

[كلمه ٧ 9](#_Toc462832960)

[كلمه ٩: 11](#_Toc462832961)

[كلمه ١٠: 11](#_Toc462832962)

[كلمه ١١ 12](#_Toc462832963)

[كلمه ١٢ 12](#_Toc462832964)

[كلمه ١٣ 14](#_Toc462832965)

[كلمه ١٤ 15](#_Toc462832966)

[كلمه ١٥ 16](#_Toc462832967)

[كلمه ١٦ 17](#_Toc462832968)

[كلمه١٧ 18](#_Toc462832969)

[كلمه ١٩ 20](#_Toc462832970)

[كلمه ٢٠ 21](#_Toc462832971)

[كلمه ٢١ 22](#_Toc462832972)

[كلمه ٢٢ 23](#_Toc462832973)

[كلمه ٢٣ 24](#_Toc462832974)

[كلمه ٢٤ 25](#_Toc462832975)

[كلمه ٢٥ 26](#_Toc462832976)

[كلمه ٢٦ 33](#_Toc462832977)

[كلمه ٢٧ 34](#_Toc462832978)

[كلمه ٢٨ 35](#_Toc462832979)

[كلمه ٢٩ 36](#_Toc462832980)

[كلمه ٣٠ 37](#_Toc462832981)

[كلمه ٣١ 38](#_Toc462832982)

[كلمه ٣٢ 39](#_Toc462832983)

[كلمه ٣٣ 40](#_Toc462832984)

[كلمه ٣٤ 41](#_Toc462832985)

[كلمه ٣٥ 42](#_Toc462832986)

[كلمه ٣٦ 43](#_Toc462832987)

[كلمه ٣٧ 44](#_Toc462832988)

[كلمه ٣٨ 45](#_Toc462832989)

[كلمه ٣٩ 46](#_Toc462832990)

[كلمه ٤٠ 47](#_Toc462832991)

[كلمه ٤١ 48](#_Toc462832992)

[كلمه ٤٢ 48](#_Toc462832993)

[كلمه ٤٣ 49](#_Toc462832994)

[كلمه ٤٤ 50](#_Toc462832995)

[كلمه ٤٥ 51](#_Toc462832996)

[كلمه ٤٦ 52](#_Toc462832997)

[كلمه ٤٧ 53](#_Toc462832998)

[كلمه ٤٨ 54](#_Toc462832999)

[كلمه ٤٩ 55](#_Toc462833000)

[كلمه ٥٠ 60](#_Toc462833001)

[كلمه ٥١ 61](#_Toc462833002)

[كلمه ٥٢ 62](#_Toc462833003)

[كلمه ٥٣ 64](#_Toc462833004)

[كلمه ٥٤ 65](#_Toc462833005)

[كلمه ٥٥ 66](#_Toc462833006)

[كلمه ٥٦ 68](#_Toc462833007)

[كلمه ٥٧ 69](#_Toc462833008)

[كلمه ٥٨ 70](#_Toc462833009)

[كلمه ٥٩ 71](#_Toc462833010)

[كلمه ٦٠ 72](#_Toc462833011)

[كلمه ٦١ 73](#_Toc462833012)

[كلمه ٦٢ 74](#_Toc462833013)

[كلمه ٦٤ 76](#_Toc462833014)

[كلمه ٦٥ 77](#_Toc462833015)

[كلمه ٦٦ 78](#_Toc462833016)

[كلمه ٦٧ 79](#_Toc462833017)

[كلمه ٦٨ 80](#_Toc462833018)

[كلمه ٦٩ 82](#_Toc462833019)

[كلمه ٧٠ 83](#_Toc462833020)

[كلمه ٧١ 84](#_Toc462833021)

[كلمه ٧٢ 85](#_Toc462833022)

[كلمه ٧٣ 86](#_Toc462833023)

[كلمه ٧٤ 92](#_Toc462833024)

[كلمه ٧٥ 93](#_Toc462833025)

[كلمه ٧٦ 94](#_Toc462833026)

[كلمه ٧٧ 95](#_Toc462833027)

[كلمه ٧٨ 96](#_Toc462833028)

[كلمه ٧٩ 97](#_Toc462833029)

[كلمه ٨٠ 98](#_Toc462833030)

[كلمه ٨١ 100](#_Toc462833031)

[كلمه ٨٢ 101](#_Toc462833032)

[كلمه ٨٣ 102](#_Toc462833033)

[كلمه ٨٤ 104](#_Toc462833034)

[كلمه ٨٥ 105](#_Toc462833035)

[كلمه ٨٦ 106](#_Toc462833036)

[كلمه ٨٧ 107](#_Toc462833037)

[كلمه ٨٨ 109](#_Toc462833038)

[كلمه ٨٩ 110](#_Toc462833039)

[كلمه ٩٠ 112](#_Toc462833040)

[كلمه ٩١ 113](#_Toc462833041)

[كلمه ٩٢ 117](#_Toc462833042)

[كلمه ٩٣ 118](#_Toc462833043)

[كلمه ٩٤ 120](#_Toc462833044)

[كلمه ٩٥ 121](#_Toc462833045)

[كلمه ٩٦ 122](#_Toc462833046)

[كلمه ٩٧ 123](#_Toc462833047)

[كلمه ٩٨ 124](#_Toc462833048)

[كلمه ٩٩ 125](#_Toc462833049)

[كلمه ١٠٠ 126](#_Toc462833050)

[فهرست مطالب 130](#_Toc462833051)